بسم الله الرحمن الرحیم

## صرف کاربردی استاد علیزاده

### جلسه اول : چرا کلمات اعلال نمیشود؟

زبان عربی: ظهور زبان عربی در ذهن ما عجین شده با ظهور اسلام در حالیکه زبان عربی پیشینه ایی قبل از اسلام داشته است.

در برخی کتب عربی به غیر از یک قبیله؛ مابقی قبایل عربی را منسوب به حضرت اسماعیل ذبیح الله می دانند. یعنی عربها منشا زبانشان را از حضرت اسماعیل می دانند.

وحی زبان عربی به حضرت اسماعیل یکی از اقوال است، عرب اصیل پس از قرنها این گویش را کنار هم گذاشت و به آنها نگاه کرد که آیا وجه جامعی بین آنها می توان یافت؟

مثل بررسی قواعد تثنیه کلمات: هرگاه پس از بررسی، به قانونی رسیدیم که اسطراد پیدا کند یک فرمول ارایه میشود. مثلا : مفرد + ان = تثنیه ( یک قاعده ادبی)

سایرقواعد هم اینگونه است مثل استخراج ( فاعل) در زبان عربی که پس از بررسی به قالب فاعل رسیدیم.

مجموع این بررسی ها و کشف این قواعد تشکیل دهنده گرامر زبان عربی است که توسط ادیب انجام میشود و ادیب چهارچوب زبان را ارایه نمی دهد.

قاعده کلی: استعمالات عرب + اطراد (شیوع) + بررسی وجه جامع = قاعده عربی

منظور از عرب اصیل کیست؟ زبان عرب تا پایان قرن دوم هجرب در مناطق شهری و تا پایان قرن چهارم در مناطق روستایی و بدوی (صحرانشین ها) حجت بوده است. پس از اختلاط عرب زبانها با سایر اقوام، برخی کلمات و گویش ها وارد زبان عربی شدند.

منظور از حجبت زبان عربی تا پایان قرن دوم (شهری) و چهارم ( روستایی): تا تاریخ مذکور، زبان عربی میتواند به عنوان یک منبع و مرجع برای استخراج قواعد عربی قرار بگیرد.استخراج قواعد عربی توسط ادیب فقط باید با بررسی در این محدودهٔ زمانی اتفاق بیفتد. پس از تاریخ مذکور حجیت این زبان برای استخراج قواعد ساقط شد به دلیل اختلاط با غیر عربها.

تفاوت قیاسی و سماعی : اگر ادیب پس از بررسی زبان عرب اصیل به قواعدی رسید که به حد اطراد نرسید، این قوانین با عنوان قوانین سماعی از آنها یاد میشود و سماعی در این نیست که در قیاسی قانونمند و در سماعی اینگونه نباشد، بلکه تکیه گاه هر دو زبان عرب اصیل است. منتها در موارد قیاسی یعنی اینکه بررسی آن قاعده به حد اطراد هیچ قانون عرب را به بهانه اینکه به حد شیوع نرسیده کنار گذاشت.

عرب کیست؟ آیا منظور از عرب فقط قریش را شامل میشود؟ خیر، در زمان حجیت زبان عربی قبایل مختلفی وجود داشت که یکی از آنها قریش بوده است، یکی از احتمالات دربارهٔ معنای قریش این است که؛ ماده (قریش) در فرهنگ بزرگ جامع نوین آقای سیاح که مترجم المنجد است آمده است که (قَرَشَ الشَّیءَ) جمع کرد و فراهم آورد از اینجا و آنجا.

از آنجا که قبیله قریش وظیفه خدمت رسانی به حجاج را داشت در ایام حج قبایل مختلف در محدوده ی حرم جمع می شدند و آنجا مرکزی برای تبادل فرهنگی از جمله زبان بود.

پس قریش، قریش نامیده شد زیرا محسّنات سایر زبان ها را جمع می کرد و زبانهای دیگر اثر خود را به مرور زمان بر این قبیله گذاشتند از جمله اینکه در کتاب شافیه آمده است که: ( اهل قریش از حرف همزه کراهت داشتند و سعی میکردند با اجرای قواعد حرف همزه کنار برود ) تعریف این قبیله از همزه ( الهمزةُ صوت کریمةٌ کصوت التّهوع ) نشان دهنده شدت انزجارشان از همره است. در روایت است از آنجا که قرآن کریم از همزه استفاده کرد پس اکنون همزه را در زبان عربی داریم و اگر اینگونه نبود از همزه استفاده نمیشد.

اما زبان قرآن، زبان قریش است؟ سیوطی نقل میکند؛ که قبیله ایی بودند به نام کشکشه که هر وقت ضمیر ک را میدیدند بعد از آن حرف شین را اضافه می کردند مانند: (رَاَیتُکَ ) که آن را ( رَاَیتُکَش ) تلفظ می کردند. این قبیله در محدوده حجیت زبان عربی بودند به این دلیل، ادیب نمی تواند آن را کنار بگذارد، از طرفی این نوع گویش هم موذد استقبال سایر عربها قرار نگرفت و این نوع گویش فقط در محدوده مکانی خود باقی ماند و کثرت ایتعمال پیدا نکرد و فصیح نشد.

پس بر اثر تعامل قریش با سایر قبایل چیزی در گویش این قبیله رسوخ می کرد که با اساقبال سایر قبایل و عربها مواجه میشد، یعنی به نوعی به کثرت استعمال رسیده بود و وارد میشد. این کثرت استعمال هم جابر هر نوع ضعفی است که در آن لغت وجود دارد و اگر به کثرت استعمال نمی رسید به دست فراموشی سپرده می شد، مانند: گویش کشکشه که با عدم استقبال مواجه شد.

کثرت استعمال هم به معنای همه فهمی برای همگان نیست، کثرت استعمال یعنی از حالت شازّ بودن و محدود بودن به یک قبیله خاص خارج شده است و یک شیوع قابل توجهی بین عربها پیدا کرده است.

قاعده کلی: کثرت استعمال + مورد استقبال عموم = فصیح شدن و در قرآن استفاده می شود.

## جلسه دوم:

سوره مبارکه نحل آیات 45 تا47 : معنای آیه 47 چیست؟ آیا به این معناست که خدا آنها را بر ترس میگیرد؟

داستان ذکر شده، درباره این ایه در کتب مختلفی آمده است که به شرح ذیل است:

نقل شده که عمر بالای منبر تفسیر قرآن می گفت وقتی به این آیه رسید گیر کرد، عمر که از اعراب اصیل و قریش بود در همان محدوده زمانی که زبان عرب حجت است. هرچقدر فکر کرد دید که ماده (ء خ ذ ) با خوف هیچ معنای خاصی در ذهن نمی آورد، یعنی یک عرب اصیل در جریان آیه گیر کرد از حضار جلسه سوال کرد که شما درباره این آیه چه می گویید؟ و چه چیزی به ذهنتان می رسد؟

فردی از قبیله هُذیل بلند شد و گفت : ( هده لُغَتُنا ) ( التَّخَوُّفُ التَّنَقُّص ) تَّخُوف را به معنای نقص و کم کردن به کار می بریم. یعنی : خداوند با کم کردن مالشان و لطمه وارد کردن به سلامتیشان و داراییشان نقص وارد می کند.

عمر گفت: آیا چنین چیزی در اشعار عرب وجود دارد؟ عمر با این کار می خواست آزمایش کند که این قول مانند قول کشکشه نباشد، یعنی استعمال شاذّ یک قبیله ای در یک گوشه نباشد و میخواهد بررسی کند آیا کثرت قابل قبولی پیدا کرده است؟ عرب هُذیلی گفت: بله، عمرگفت: شعرش را بخوان فرد هُذیلی شعر را خواند ( تَخَوَّفَ الرَّجلُ مِنها ) در این شعر تَخَوَّفَ به معنای تنقص بود.

عمر گفت: ای مردم حتماً باید به دیوانتان مراجعه کنید و از دیوانتان غفلت نکنید و به آن توجه داشته باشید. گفتند : دیوان ما چیست؟ عمر گفت: شعر جاهلی که در آن تفسیر کتاب شما آمده است.

عمر که یک عرب اصیل بود در زبان حجیت عربی برای درک معنای آیه یَاخُذَهُم عَلَى تَخَوَّفٍ با مراجعه به گفتار هُذیلی به کثرت استعمال رسید و قانع شد.

*این واژه که در قرآن بکار رفته هُذیلی است پس همه الفاظ قرآن از قریش نیست در قرآن کریم استعمالات غیر قبیله قریش هم منعکس شده است.

سوره مبارکه مجادله آیه 19: اِستَحوَذَ عَلَیهِمُ الشَّیطَانُ ... اِستحوَذَ: یعنی شیطان بر آنها چیره گشت و بر آنها تسلط پیدا کرد.

نکته این است که فعل ( اِستَحوَذَ ) چرا اعلال نشده؟ در جواب نمی توان گفت که لغت ضعیفی است زیرا قرآن در اوج فصاحت است. این واژه فصیح بوده که در قرآن بکار رفته است و برای عدم اعلال نمی توان دلیل آورد که ضعیف است، زیرا اگر ضعیف بود درقرآن استعمال نمیشد و انعکاس آن در قرآن نشان دهنده فصیح بودن آن است اما اعلال نشده و خلاف قیاس است پس باید بررسی نمود که این واژه چرا اعلال نشده؟

*چون در اثر کثرت استعمال مورد استقبال مردم واقع شد

کلمه ایی که کثرت استعمال داشته باشد و مورد استقبال واقع شود فصیح میشود.

اگر از ماده ( عاب يَعِيبُ ) بخواهيم اسم مفعول، ثلاثی مجرد بسازیم باید بگوییم ( مَعيُوبٌ ) در این واژه نیاز به اعلال هست و می توان حرکت یاء را به عین منتقل کرد سپس التقای ساکنین بوجود می آید و حرف واو حذف شده و ماقبل یاء چون ضمه است آن را تبدیل به کسره میکنیم و کلمه به ( مَعِيب ) تبدیل میشود. پس حالت قبل از اعلال اسم مفعول از ماده ( عاب يَعِيبُ ) کلمه معیوب و حات بعد از اعلال کلمه معیب میشود.

با مراجعه به کتاب لغت در ماده عاب به عبارت عاب الشیء عیبًا می رسیم که به معنای عیبناک و فاسد گردید، است که در لغت نامه این ماده هم استعمال لازم دارد و هم استعمال متعدّی، و در ادامه کلمات ( مَعِيب ) و ( مَعيُوب ) را آورده است.

با مراجعه دریافتیم که این واژه هم بصورت قبل اعلال و هم بصورت بعد اعلال استعمال شده است. از جهت نگاه ادبی در ابتدا اینگونه قضاوت می شود که کلمه معیوب استعمال غلط است. در حالیکه این واژه در استعمال عرب اصیل است و نمی توان گفت:غلط است و این استعمال در زبان عربی اصیل به کثرت استعمال قابل قبولی رسیده است. پس، اسم مفعول این کلمه به هر دو صورت ( معیب ) و( معیوب) درست است و قبیله ای در عرب بوده که کلمات را به حالت ( اصل کلمه ) استعمال می کردند یعنی حالت قبل از اعلال را به کار می برند و این استعمال مثل استعمال کشکشه نبوده است که در همان قبیله باقی بماندو با استقبال عرب اصیل مواجه نشود.

کلماتی که بصورت اعلال نشده رایج بود به مرور مورد استقبال سایر قبایل قرار گرفت و الا استعمال معیوب از جهت قانون اعلال اشتباه می شد مانند این عبارت ( اِستَحوَذَ عَلَيهِمُ الشَّيطَانُ ) است و گویش قبیله ای است که در کلمات معتل، حالت قبل اعلال را استعمال می کردند و استعمال آنها بدلیل اینکه عرب اصیل بوده اند و در زمان حجیت زبان عربی بوده اند و زبانشان حجت است و نکته مهم دیگر این است که با کثرت استعمال عرب بوده و این امر به حد فصاحت رسیده و الا این استعمال وارد قرآن نمی شد، و استعمال آن قبیله در

قرآن هم منعکس شده، که با پشتوانه کثرت قابل قبول بوده است و منظور از کثرت فراگیری که همه آن را بدانند نیست و الّا عمر آن سوال را از حضار نمی پرسید.

پس در قرآن کریم از استعمالات سایر قبایل هم بهره جسته شده است که به حد فصاحت رسیده بوده اند و کثرت استعمال جابر ضعفی است از جمله خلاف قانون بودن. مانند واژه استحوذ در قرآن اعلال نشده است.

سایر کتب دلایل دیگری هم ذکر کرده اند اما آنچه گفته شد طبق نظمی منطقی و قابل دفاع است و بهتر است

## جلسه سوم: خانواده معتل ها: مکان حرف عله

| |
|---|
| **1)** ف: حرف عله در فاءالفعل است... مثال |
| **2)** ع: حرف عله در عین الفعل است... اجوف |
| **3)** ل: حرف عله در لام الفعل است... ناقص |
| **4)** ف،ع: فاءالفعل و عین الفعل عله باشند... لفیف مقرون<br>• و، و = وول* |

- ی ، ی = یَین*
- و ، ی = وَیل، وَیب، وَیح، وَیس
- ی ، و = یَوم، یُوح

**5) ع، ل:** عین الفعل و لام الفعل عله باشند... لفیف مفروق

- و، و = قَوِوَ
- ی ، ی = حیِیَ ( مواردش زیاد است )
- و ، ی = طَوَیَ (مواردش زیاد است)
- ی ، و = حَیَوان*

**6) ف، ل:** فاءالفعل و لام الفعل عله باشند... لفیف مفروق

- و، و = واو*
- ی ، ی = یَدا*
- و ، ی = وَلِیَ
- ی ، و = .....

توضیح نمودار:

*هرجا در نمودار از ستاره استفاده شده است، یعنی فقط همین یک مثال وجود دارد و دومی ندارد.

( 1-2-3) : هزاران مورد دارد.

(4) : در لفیف مقرون چهار شاخه شد

الف) وَوَلَ: کلمه اوَّل از همین ریشه وَوَل ساخته شده

ب) يَينَ: ستاره داشتنش نشان میدهد این کلمه هم دومی ندارد

ج) وَيل، وَيب، وَيح، وَيس: در زبان عربی طبق استقراء چهار کلمه پیدا شده است که فاءالفعل و عین الفعل آن اول واو باشد و سپس یاء باشد. (هرچند در برخی از کتب یک یا دو کلمه دیگر پیدا شده است مثل وَیخ به نظر می رسد که این موارد گویش های مختلف همان کلمه وَیح هستند که برخی از عربها ویخ تلفظ کرده اند. وَیج هم کلمه دیگری است که در برخی کتب به این گروه اضافه کردند، این کلمه به معنای چیزی است که برگردن گاوها می بندند برای شخم زدن.) (وَیس برای دلسوزی و دردمندی بکار می رود)

د) یوم، یوح: در زبان عربی طبق استقراء چهار کلمه پیدا شده است که فاءالفعل و عین الفعل آن اول واو باشد و سپس یاء باشد. ( یوح از نام های خورشید است)

(5) : لفیف مقرون

(ب) و (ج) : مواردش زیاد است.

(د) : حَیوَان: در زبان عربی طبق استقراء تنها همین کلمه پیدا شده است که عین الفعل و لام الفعل آن اول یاء باشد و سپس واو باشد. ( سیبویه درباره ریشه این کلمه می گوید که حَییان بوده که بخاطر توالی دو حرف (یاء)، یاء دوم قلب به واو شده که اگر این قول پذیرفته شود، این شاخه از تقسیم بندی مثالی ندارد)

(6) : لفیف مفروق

الف) واو : این مورد هم مشابه دیگری ندارد فقط این کلمه است که فاءالفعل و لام الفعل واو است.

ب) یدا : اصلش یدیَ بوده به معنای دست داد. (یَدَیتَهُ : باواو دست دادم) این مورد هم تک است.

ج) وَلِیَ : تعدادشان قابل توجه است.

د) ... : در زبان عربی مصداقی ندارد.

## خروجی این مباحث:

در زبان عربی درباره ریشه و اصل بعضی کلمات شک و شبهه وجود دارد مثل کلمه ( ذا) به معنای صاحب، واژه معربی است که یک حرف آن حذف شده، ریشه این کلمه ( ذوی) بوده یا (ذوو) ؟

با استفاده از جدول و نمودار ارایه شده ریشه این کلمه را بررسی میکنیم چون عین الفعل و لام الفعل حرف عله است، شاخه پنجم قرار میگیرد، دراین شاخه ( د) کنار گذاشته میشود چون فقط یک مصداق داشت. پس بررسی میکنیم کدام یک از این شاخه ها مصادیق بیشتری دارد حمل بر آن میکنیم. در بین موارد گفته شده، مورد (ج) مصادیق و کثرت استعمال دارد پس حمل بر این مورد میکنیم یعنی ریشه ی دوتا (واوی) و دوتا (یایی) ، کم هستند و حمل بر نموداری میکنیم که مصادیقش بیشتر باشد. لذا حروف اصلی این کلمه را (ذوی) در نظر میگیریم. پس در این کلمه حرف واو، چون ماقبلش مفتوح بوده قلب به الف شده و حرف یاء حذف شده. مثل (ید) که حروف آن (یدی) بوده است.

## نکته

(4) این شاخه در زبان عربی فقط هشت کلمه مثال زده شده را دارد. بنابراین اگر در ریشه کلمات شکی وجود داشت سراغ این مورد نمی رویم.

(6) این شاخه هم همینطور است، با بررسی به این نتیجه میرسیم که لفیف ها از موارد (و-ی)هستند،مانند ولیَ. زیرا موارد (الف و ب) تک کلمه ایی هستند و(د) نیز مصداقی نداشت.

## جلسه چهارم:

ثمره ی جدول گذشته در ریشه یابی کلماتی مانند (ذا) مفید است که برخی کتب قدیمی در این زمینه به دلیل سهل انگاری درباره مبحث ذا اسم اشاره را مطرح کردند و آن را اسم اشاره گرفته اند در حالیکه اشتقاق و تصریف درباره کلمات مبنب و حروف معنا ندارد.

کتاب المُمتِع فی التَّصریف از ابن عصفور است، انتشارات ذوی القربی: درس 16 کتابش عبارتی آورده اند: اعلم أن التصریفَ لا یدخل فی اربعة اشیاء و هی الاسماء الأعجمیة الّتی فی عجمتها شخصیّته کاِسماعیل و نحوه لأنّها نقِلَت من لغة قومٍ لیس حکمها کحکم هذه اللّغة.

صفحه 126: ( همزه اگر در ابتدای کلمه نباشد،اگر برایش اشتقاقی شناخته شده باشد...): در اینجا هم اشاره می کند که وقتی سراغ حروف اصلی وزائد می رویمکه آن کلمه دارای اشتقاق و تصریفاتی باشند.

صفحه 128: (درباره کلمه ابراهیم دارد که، الباء الراء الهاء المیم من ابراهیم، و سین المیم العین و الام من اسماعیل جمیع ذلک اصلٌ باصالته ) : در اینجا نویسنده درباره حروف اصلی اعجمی صحبت می کند در حالیکه همین نویسنده در صفحه 16 کتابش آورده بود که اعجمی هستند و تصریف در آنها راه ندارد.

صفحه 139و140 : ( در این دو صفحه درباره حروف اصلی و زاید کلمۀ منجنیق بحث می کند که میم ابتداء آن اصلی است یا زاید؟ )

پس، در برخی کتب که وارد بررسی حروف اصلی و زاید کلمه ایی شده است در واقع آن کلمه مشترک لفظی است و...

کتاب شرح النّظام مرحوم نیشابوری صفحه 208 انتشارات شمس المشرق

( أمّا منجنیق هُوَ مُعَرَّبَةً لأنّ الجیم والقاف لایجتمعان فی کلمة واحدة من کلام العرب فقال بعضُهم : ینبقی أن لا یحکم مثله بزیادة بعض الحروف و أصالة بعضها لأنّ ذلک من شأن کلامهم )

در ادامه میگوید که: (اسم هایی که وارد عربی شدند و معرب میشوند در واقع یک نوع رنگ و بوی عربی بخود گرفته و شما می توانید درباره حروف اصلی و زائدشان صحبت کنید چون با معرب شدن در واقع رنگ و بوی عربی به خود گرفته اندو عربی شدند، حالا که عربی شدند ما می توانیم درباره حروف اصلی و زائدشان باهم صحبت کنیم و این زمانی اتفاق می افتد که آن کلمه مضمحلّ در عربی شود طوریکه انگار عربی شده است، و الّا صرف رنگ و بوی عربی گرفتن مثل ابراهیم و اسماعیل سبب عربی شدن نشده است. )

پس وقتی درباره حروف اصلی و زائد میشود بحث کرد که پای اشتقاق و تصریف در آن کلمه باز باشد به نظر می رسد باید تفکیک قائل بشویم در کلماتی مانند اعلام شخصی مانند اسماعیل و ابراهیم که چون بحث اشتقاق مصطح صرفی در آنها راه ندارد پس مبحث حروف اصلی و زائد در اینها نباید مطرح شود. برخی قائل به این هستند که چون زبان قرآن لسان عربی مبین است پس هر کلمه ایی که در قرآن بکار رفته عربی شده است که ما با این قول فعلا کاری نداریم

بنابراین، در اعلام شخصی بحث از حروف اصلی و زائد و اشتقاق راه ندارد امّا در غیر اعلام شخصی کلماتی که عجم نیستند وقتی وارد کلام عربی می شوند ازایتها اشتقاق ساخته میشود یعنی با آنها معامله کلمه عربی میشود.

صفحه 137 کتاب الممتع فی التصریف و 140 و 158 این کتاب را حتما ملاحظه کنید (فرق بین عجم های شخصی و غیر شخصی را قائل است)

شیراز: (مشترک لفظی)

1) در زبان فارسی قاعده ایی برای زائد یا حروف اصلی نداریم.

2) در زبان عربی ( شرز سه حرف اصلی آن و، یاء و الف زائده است) به معنای شیر فاسد و خراب است.

اسم های اعجمی:

1) علم های شخصی اعجمی: (ابراهیم ، اسماعیل) دارای اشتقاق، تصریف، وزن و... قواعد عربی بر آنها حمل نمیشود_ حروف اصلی و زائد در آنها نیست.

2) غیر اعلم عجمی: میتوان وارد کلام عربی شوند و گرامر زبان عربی بر آنها پیاده میشود دارای اشتقاق، حروف اصلی و زائده هستند.

## جلسه پنجم:

با توجه به نمودار اعلال ها عرض شد مواردی که ستاره دار هستند جزء موارد اندک هستند و فقط تک موردی اند. مانند کلمه ( وَوَلَ )

دو مکتب عمده درادبیات مکتب بصریون وکوفیّون است. غالباً کوفیّون شیعه بودند و عده ایی نمی خواستند .که آنها مطرح شوند حتی در مسائل علمی و به هرطریق ممکن جلوی این کار را می گرفتند. در باب تنازع نظر کوفیّون بهتر است و قول بهتر است.

| اوّل | |
|---|---|
| بصریّون | کوفیّون |
| بر وزن فَوعَل:<br>1) وول : وَووَل (قلب واو اول به همزه) أووَل (ادغام) أوَّل<br>2) ء و ل: ءَووَل (ادغام) أوَّل<br>3) و ء ل: وَوءَ ل ( قلب مکانی: جابجایی فاءالفعل با عین الفعل) أووَل (ادغام) أوّل | بر وزن أفعَل:<br>1) وول : أووَل ( ادغام) أوَّل<br>2) ء ول : أءوَل (قلب همزه به واو) أووَل (ادغام) أوَّل<br>3) وء ل: أوءَل (قلب همزه به واو) أووَل (ادغام) أوَّل |

## توضیح بصریّون:

* وء ل بر وزن أفعَل : أوأَل (تبدیل همزه به واو_ شاذ) أووَل

* ء و ل بر وزن أفعَل : أءوَل (تبديل همزه به واو _ شاذ) أووَل

احتمالات بصريّون و کوفيّون در مورد ماده يکی است امّا در وزن اختلاف داشتند.

کتاب شرح النّظّام صفحه 200: مجیء الأُولَی و الأُوَل يُبطِلُ هذا القَولَ (قول کوفيّون) فإنّ مؤنّثة و جمعها علی هذا (کوفيّون) التّقدير يلزم أن يکونَ فَوعَلَة و فَوَاعَل.

پس، طبق اين کتاب اينکه وزن کلمه ( أوّل ) را ( فَوعل ) بگيريم درست نيست، زيرا مونث فَوعَل بايد کلمه فَوعَلة باشد امّا مؤنث آن أُولی است. مثل: جَوهَرَة و جَوَاهِر

اعتراض بصريّون به کوفيّون:

| فؤعَلة (مؤنث) | فواعل (مذکر) |
|---|---|
| جوهرة | جواهر |
| أوّلی | أوَّل |

شرح شافية و کافية : لِأوّل استعمالانِ أحدهما أن تکونَ صفّةً أی أفعل تفضيلٍ بمعنی (الأسبق). در اين استعمال کلمه اوّل غير منصرف است و هم مؤنث آن با حرف ( ة ) نيست و با حرف ( مِن ) استعمال ميشود، و مِن ميتواند مذکور باشد يا مقدّر( مثل: هذا أوّلُ مِن هذين )

و الثّانی أن يکون اسمًا مثل ما لهُ اوَّلٌ و آخر. ( او نه ابتدايی دارد نه انتهايی)

أنَّ هذا يؤنّث بتاء و يصرّف اسميًا فيقال أوَّلةٌ وآخرة بالتنوين

أوَّل:

1) صفت تفضيل (أفعل تفضيل به معنای نخستين) به معنای أسبق: غير منصرف (کسره و تنوين نمی گيرد و بجای آن فتحه ميگيرند)

2) معنای اسمی دارد، منصرف و تانیث آن با تاء است. اول مؤنث آن أوّلة استعمال شده

## جلسه ششم:

### وزن و ماده اِنسان:

کتاب الإنصاف فی مسائل الخِلاف بینِ النحویین البصرینِ و الکوفِیونِ ازابن انباری قرن ششم : در این کتاب، نویسنده سعی کرده درباره مسائل اختلافی بین بصریون و کوفیون، داور بی طرفی باشد.

کوفیون: ناقص ( ن س ی ) بوده است، در کلمه انسان یایی وجود ندارد باید علت حذف یاء بررسی شود، کوفیون وزن آن را إفعان میدانند. یعنی الف و نون آن را زائده می دانند.

از ماده ( ن س ی ) به معنای فراموشی است زیرا انسان ، عهدی که با خدا بسته بود را فراموش کرد.( ألست بربّکم ) قالوا ( بَلَی ). زیرا وقتی انسان ربوبّیت خدا را پذیرفته است کفران کرده و کفر جایگاهی ندارد، پس عهد خود را با خدایش به فراموشی سپرده است.

کتابهای ( تاج العروس ) ، ( لسان العرب )، ( مجمع البحرین )، همین معنا را ذکر کرده اند.

دلیل کوفیون : مصغر کلمه انسان است که ( اُنَیسِیَان ، یاء اول تصغیر) است: زیرا التَّصغیر یردّ الأشیاء إلَی اصولها

بررسی دلیل حذف یاء در انسان: کتاب الإنصاف، لمّا کثر فی کلامِهِم و جری علی ألسنتِهِم حَذَفوا منه « الیاء » التّی هی « اللام » لکثرتهِ فی استعمالِهِم.

عادت عرب براین بوده که در کلماتی که کثرت استعمال داشتند تغییراتی را لحاظ می کردند مانند فعل « رأی » ، « یَرَی » یا کلمه ی « سَأَلَ » که بصورت سَالَ یَسَالُ و امر آن سَل استعمال شده است. امّا گاهی این کار را در برخی موارد انجام نداده و تسّری نداده اند.

بصریون: وزن کلمه ی ( انسان = فِعلَان ) است، حروف اصلی ( ء ن س )

معنای مادّه ی « ء ن س » از نظر بصریّون:

الف) اِنس در مقابل جِنّ، به معنای بشر و آدمی : سُمِّیَ الإنسانُ « اِنسًا » لظهورِهِم کما سُمِّیَ الجِنُّ « جِنّا » لِاِجتِنانِهِم. أی اِستِتارِهم(پوشیده و پنهان )

یُقالُ آنستُ الشَّیءَ اِذا أبصَرتَهُ. ( این جمله را زمانی میگوییم که چیزی را دیده باشید )مانند آیه : آنَسَ( به معنای أبصَرَ ) من جانِبِ الطُّورِ نَارًا ( سوره قصص، آیه 29 )

ب) از اُنس گرفته شده است یعنی انسان، موجودی اجتماعی و مدنیٌ الطّبع است. « لِأَنَّ هذا الجِبسَ یُستَأنَسُ بِه و یوجد فیهم من الأنس و عدم الاستیهاشِ مالد یُوجَدُ فی غَیره من سائر الحَیَوانات »

پس، طبق نظر بصریّین وزن کلمه ی « انسَان » ، « فِعلَان » شد. ( ء ن س ) حروف اصلی و معنای اولش به معنای « بشر » و معنای دومش « اُنس » و « الفت » و مَدَنی بودن است.

بصریّین باید استدلال کوفیون را پاسخ دهند:

1) جواب بصریون بر استدلال اول کوفیون: که انسیان بوده و یاء بخاطر کثرت استعمال حذف شده است : این حرف باطلی است، زیرا اگر اینگونه باشد که می گویید یکبار لااقل باید کلمه به شکل اصل خودش به کار رفته باشد. درحالیکه با بررسی متون عربی جایی را نمی یابیم که « اِنسِیَان » استعمال شده باشد. پس، شما فرض کردید که اصلش « انسیان » بوده است و الّا با واقعیت همخوانی ندارد.

2) جواب بصریّون براستدلال دوم کوفیّون : که دلیل ( ن س ی ) را مصغّر کلمه «انسان» می دانستند : کلمه ی رَجُل بصورت « رُجَیل » مصغّر شده است که همه آن را می شناسیم، امّا مصغّر دیگری هم دارد که استعمال آن کمتر است و آن « رُوَیجِل » است.

نمونه دیگر، کلمه ی « مغرب » است. که مصغر آن طبق قیاس باید« مُغَیرِب » می شد. در حالیکه « مُغَیرِبان » در زبان عربی استعمال شده است.

پس، گاهی وقتی کلمه ایی را مصغر می کنیم تغییراتی خلاف « قیاس » اتفاق می افتد.

پس، یاء در کلمه ی انسان، بصورت شاذّ در آن منعکس شده است، مثل اتفاقی که در مصغر رجل افتاده و یک حرف « واو » به آن اضافه شده است ، یا در مصغر کلمه ی مغرب

« ا ن » به طور شاذّ به آن اضافه شده است، و این امر در استعمالات عرب هست و چیزی نیست که فقط صرف ادّعا باشد.

## جلسه هفتم:

بررسی کلمه مَلائِکه : یَومَ یَقومُ الرّوحُ وَ المَلائِکة

ملک :
1) مُلک : حکومت
2) مَلِک : پادشاه
3) مِلک : مالک شدن
4) مَلَک : فرشته

مَلَک جمع ملائکه می شود و سوال اینجاست که اگرکلمه ملائکه جمع مَلَک است، همزه درجمع از کجاآمده است؟ (جمع انعکاسی از حروف مفرد است.)

دو نظر غالب درباره ریشه این کلمه و تغییراتش وجود دارد:

الف) خود کلمه مَلَک مخفف مَلأَکَ بوده است ( بر وزن مَفعَل ) یعنی ریشه لَأَکَ، و به معنای أَرسَلَ بوده است (پیغام فرستاد )

دلیل حذف همزه درمَلأَکَ چیست؟

حُذِفَت همزتهُ لکثرة الإستعمال. ( بعد از نقل حرکت همزه به لام، همزه حذف می شود. )

مَلأَکَ بر وزن مَفعَل مصدر میمی است پس باید معنای پیغام رساندن داشته باشد ( معنای مصدر میممی همان معای مصدر اصلی است منتها با کمی قوت دلالت بیشتر )

کلمه ملاک می تواند معنای اسم فاعل یا مفعولی باشد

اسم مفعول ⟵ فرستاده شده برای پیغام یا همان پیغامبر

اسم فاعل ⟵ پیغام رساننده

ب) ملائکه جمع مَلَک باشدو اصل آن مألَک بوده است یعنی از ریشه ( ألک ) به معنای رسالت و پیامبری.

طبق این ریشه همزه مقدم بر حرف لام است در حالیکه جمعش ابتدا لام و سپس همزه است پس قلب مکانی انجام شده است و حروف کلمه جابجا شده است و شده ملأک سپس مخفف شده و همزه آن حذف شده است. لغویون هم قول ( أَلَکَ ) را تایید می کنند.

الصحاح جوهری به قول از کسائی: قالَ الکسائی اصله ( مألک ) بتقدیم الهمزة من الألوک و هی الرّسالَه ثمّ قلبت و قُدِمّت (اللام ) فقیل ملأک ثم تُرِکت همزتُهُ لکثرة الإستعمال.فقیل مَلَک فلمّا جمعوهُ رَدّوها الیه ( همزه را به آن برگرداندند ) فقالوا ملائکة و ملائک أیضاً.

کدام یک از این دو قول قابل اعتماد است؟

قول دوم : که قائل به قلب مکانی شد، قول خوبی نیست. وقتی از جهت تئوری اشتقاقات مختلفی برای کلمه می توانید قائل شوید باید دید که آیا تالی فاسدی به انتخاب هریک از قول مترتّب نیست؟و باید حقیقتا بررسی کرد. تا حد ممکن نباید به موارد عدم النظیر و شاذّ رسید.

در قول دوم، چون بحث قلب مکانی مطرح شد که بحث رایجی در زبان عربی نیست تا حد ممکن سراغ این قول نرویم بهتر است، مگر ضرورتهای خاصّی آن را اقتضا کند.

قلب مکانی چیست؟ چگونه تشخیص دهیم؟ چرا عرب حروف کلمه را جابجا می کند؟

شناخت قلب مکانی:

مظانّ قلب:

1. کلمات معتل و مهموز در غیر اینها کمتر

2. کلمات سه حرفی ( ثلاثی ) قلب در لام الفعل و عین الفعل بیشتر از قلب فاءالفعل و عین الفعل است.

راههای شناخت قلب مکانی در کلمات:

1. اصل کلمه ( مصدر )

2. مشتقات کلمه

3. عدم اعلال معتل

4. قلّت استعمال

5. اجتماع دو همزه

6. منع صرف بدون سبب

* مورد یک و دو از محکم ترین و قابل اعتمادترین راه شناخت قلب مکانی کلمه است.

توضیحات:

1) اصل کلمه: ناءَ یَناءُ نَأی ← دور شد. در مصدر این کلمه ابتدا همزه آمده سپس حرف یاء آمده است، پس نتیجه میگیریم جای عین الفعل . لام الفعل عوض شده است

2) مشتقات کلمه : وَاحِد ← یکتا، یگانه. هم خانواده اش مُوَحّد ، توحید ، وحدانیت است.
أحَدَعشر یعنی یازده، کلمه أحَد به معنای یک است بحث این است که همزه از کجا آمده است؟ یازدهمین در عربی کلمه ( حادی عشر ) است کلمه حَادی مدنظر است.

کلمات ( واحد ، أحد ، حادی ) قابل بررسی اند. هر سه به معنای یک هستند.

با استفاده از مشتقات کلمات متوجه می شویم که ریشه ی این سه ( و ح د ) است. پس، اصالت با کلمه ی واحد است.

بررسی همزه ی أحدعشر: در زبان عربی، کلمات انگشت شماری هستند که واو در ابتدای کلمه تبدیل شده باشد و به طور شاذ به همزه تبدیل شده است. یکی از کلمات، همین کلمه است که اصل آن وَحَدَ عَشَر بوده است منتها واو به همزه تبدیل شده است و به أحدعشر تبدیل شده است.

بررسی کلمه ی حادِی عَشَر:

حادی از کلمه ی واحد است و حروف اصلیش ( و ح د ) است، در کلمه ی حادی قلب مکانی صورت گرفته است. حادو بوده واو به خاطر کسره ی ما قبل به حرف یاء تبدیل شده است.

## جلسه هشتم :

3) عدم اعلال معتّل : وقتی دو کلمه داریم که از جهت معنا و حروف یکی هستند و فقط تفاوتشان در تقدم و تأخر آنهاست. مثل یأَسَ _ أَیِسَ ( هر دو به معنای نا امیدی اند ) کدام یک از این دو اصل است و کدام مقلوب است؟

در اینکه تشخیص دهیم کدام مقلوب است بررسی میکنیم که درکدام زمینه اعلال بوده و اعلال نشده است. پس، کلمه ایی که زمینه اعلال داشته و اعلال نشده است، مقلوب است برای دیگری. در أیس حرف عله متحرک و ماقبل مفتوح، زمینه اعلال است ولی انجام نشده است.

أَیِسَ بر وزن عَفِلَ است، پس اصل کلمه یأس است.اسم مفعول آن مأیوس است که ابتدا همزه آمده است و این کلمه اسم مفعول أیس است  که در آن قلب مکانی صورت گرفته است.

این مبحث به معنای آن نیست که مقلوبها  اعلال نمی شوند، یکی از راههای شناخت قلب، عدم اعلال است وگرنه کلماتی هستند که مقلوب اند و اعلال هم می شوند.

4) قلّت استعمال : هرگاه دو کلمه بودند که حروف و معنایشان یکی بود برای تشخیص اینکه کدام اصل هست به استعمالش توجه میکنیم طوریکه، کلمه ای که کثیر الاستعمال است ، اصل است و کلمه ای که قلیل الاستعمال است مقلوب خواهد بود.

در کتاب تاج العروس، ذیل مادّه رِأم آورده است که: آهو است. (آهوی الخالص البیاض، آهویی که تمام پوستش سفید است )

دو مورد جمع برای آن آورده است که ⎫ أرآم
⎭ آرام

( آ ) در عربی معادل دو حرف است.

أرآم ، آرام هردو پنج حرفی هستند و معنایشان یکی است برای جمع کلمه ی ارم، أرآم را بیشتر ذکر کرده اند و استعمال کرده اند. پس، آرام مقلوب أرآم است.

5) اجتماع دو همزه:

کلماتی که مهموز اللام اجوف هستند مثل جاءَ یَجی ءُ .

اسم فاعل آن ( جایِ ءٌ ) می شود، طبق قاعده { هرگاه حرف علّه، ما قبلش الف زائده باشد آن حرف علّه را به همزه تبدیل می کنیم. }

( جایِ ءٌ ) این کلمه در زبان عربی ناپسند و تلفظ آن سنگین است.

خلیل ابن احمد فراهیدی برای اینکه از اجتماع دو همزه را بگیرد، قائل به قلب شده است در مقابل سیبویه.

خلیل ابن احمد قائل است که در همان جا که اسم فاعل ساخته شد و هنوز اعلال نشده بود جای عین الفعل و لام الفعل را عوض کنید ( جاءِ یٌ ) می شود و سپس در آن اعلال قاضٍ را انجام می دهیم.

جاءِیُن ← حذف ضمه ← جاءِین(حذف حرف علّه) ← جاءِن( نوشته می شود)
جاءٍ بر وزن فالٍ.

امّا سیبوبه این حرف را نمی پذیرد و اجتماع دو همزه در صورتی در عربی ناپسند است که باقی بماند. امّا در اسم فاعل جایِءٌ بعد از اینکه حرف یاء به همزه تبدیل شد کلمه بصورت {جاءِءٌ } بود، که در اینجا قاعده است: که همزه هرگاه در آخر کلمه بود و ماقبل آن کسره بود به حرف یاء تبدیل می شود. پس، کلمه به جاءِیٌ می شود، پس اجتماع دو همزه نداریم که بخواهیم برای درمانش قلب مکانی انجام دهیم. سپس اعلال قاضٍ را انجام می دهیم و بگوئیم جاءٍ بر وزن فاعٍ خواهد بود.

یعنی در قول سیبوبه لام الفعل افتاده اما در قول خلیل، عین الفعل افتاده است.قول سیبوبه بهتر است زیرا قلب، خلاف اصل است.

6) منع صرف بدون سبب:

در کتاب شرح النظام به طور مفصّل به آن پرداخته شده است. (مائده 110): لا تَسألُو عَن أَشیاءَ اِن تُبدَلَکُم تَسُؤکُم

کلمه اشیاء در این آیهٔ شریفه غیر منصرف استعمال شده است که در آن اختلافی نیست.

بررسی دلیل غیر منصرف بودن اشیاء:

تأنیث با االف ممدوده سبب غیر منصرف بودن کلمه نشده است زیرا الف ممدوده باعث تانیث است که همزه آن نیز زائده باشد. در کلمهٔ اشیاء، همزه زائده نیست که بتوان آن را مؤنث گرفت.

خلیل و سیبویه و سایرین گفته اند که در واقع این کلمه اسم جمع بوده و اصل آن ( شَیءاء بر وزن فَعلاء ) بوده است. در آخر این کلمه اجتماع دو همزه صورت گرفته است، برای برطرف کردن این کراهت، لام الفعل را (همزه اولی) ابتداء کلمه آورده اند اشیاء بر وزن لَفعَاء در این صورت می توان گفت به خاطر تانیث با الف ممدوده غیر منصرف است و تانیث با الف ممدوده جانشین دو سبب است مثل کلمهٔ حَمرَاء.

کسائی میگوید: قابل به قلب نیست، أشیاء جمع کلمهٔ ( شیء) هست بر وزن أفعال هم هست. علت عدم انصرافش را شباهتش به حمراء می داند. کلمهٔ اشیاء از نظر صورت ظاهری مثل حمراء شده است، حمراء غیر منصرف است و این کلمهٔ اشیاء را نیز بر آن حمل می کنیم.

پاسخ به کسائی: کلمات دیگری هم هستند مانند: أبناء که شباهت به حمراء دارد ولی غیر منصرف نیست یا مانند کلمهٔ اسماء یا ابیات که همگی بر وزن أفعال هم هستند. پس، چرا این کلمات غیر منصرف محسوب نمیشوند؟ بنابراین قول کسائی توهمی بیش نیست.

## نکات پایانی:

1. اگر در کلمه ایی قلب مکانی انجام شده بود در وزن هم باید قلب مکانی انجام شود مانند أشیاء بر وزن لَفعَاء. زیرا وزن برای نشان دادن حروف اصلی و زائد و تغییراتِ کلمه است

2. از تمام راههای شناخت قلب مکانی، مهمترینش اصل کلمه یعنی مصدر آن است، مثل بررسی صورت گرفته در ناءَ یَناءُ نَأی

3. قلب مکانی خلاف اصل است امّا مواردی در زبان عربی وجود دارد که تعدادش قابل توجه است.

4. در هر متن عربی، کلمهٔ قلب فقط به معنای اعلال قلبی نیست بلکه به معنای قلب مکانی نیزهست. برای تشخیص اینکه منظور از کلمهٔ قلب بکاررفته در متن چیست باید به قرائن در متن توجه کرد.

## جلسه نهم:

مقایسه و مطابقت مجهول در عربی و فارسی:

در زبان فارسی برای تشخیص فعلهای لازم و متعدی تک مفعولی از{ چه کسی را و چه چیزی را } استفاده میشود، و ملاک تشخیص لازم و متعدی در زبان عربی نمی باشد.

برخی کتابها مفعول را اینگونه تعریف کرده اند: ما وقع علیه فعلُ الفاعِل( چیزی که کار فاعل بر روی آن انجام می شود) در ادامه باید بررسی کرد که آیا در همهٔ موارد این تعریف صادق است یا خیر؟

در برخی از کتب قدیمی آمده است که عرب برای تشخیص لازم و متعدی به فعل ضمیری متّصل می کند و اگر اتصال ضمیر به فعل ملائم با طبع بود متعدی است.( یعنی ذوق و سلیقهٔ عرب با این امر پسندید) اگر نبوده فعل لازم است.

پس، عربها ملائم با طبع بودن را ملاک قرار داده اند نه ماوقع علیه فعلُ الفاعل، را که البته در موارد زیادی همین امر صادق است امّا در ادامه این امر را بیشتر بررسی خواهیم کرد که آیا در همهٔ موارد صادق است؟

کتاب فن ترجمه " دکتر یحیی معروف " از صفحه 192 انتشارات سمت:

فعلهای لازم و متعدی فارسی در بسیاری از موارد با نظیر خود درزبان عربی منطبق نیستند، از اینرو ترجمهٔ این دسته فعلها توجه و دقت بیشتری را می طلبد بدون شک افعال لازم یا متعدی در هر زبان بر اساس عرف مردم، تعریف و نهایتاً قانونمند می شوند بدین معنا که ممکن است فعلی در تداول مردم یک کشور لازم به کار رود در حالیکه همین فعل در کشور دیگری متعدی استعمال می شود.

ادامه در صفحه 193:

اکنون برای روشن شدن مطلب توجه شما را به یک نتیجه گیری آماری جلب میکنیم،(در پاورقی اش): در این بررسی بیش از ده هزار فعل عربی و فارسی با یکدیگر مقایسه شده اند.

در یک بررسی آماری تعداد زیادی از افعال لازم و متعدی فارسی با نظیر عربی آنها مقایسه شد و نتایج زیر به دست آمد:

غالباً فعلهای متعدی فارسی معادلی متعدی در عربی دارند فعلهای لازم فارسی ممکن است در عربی معادل آنها لازم یا متعدی باشد.

در فارسی فعلهایی مانند "ترسید" ، "مقاومت کرد" ، "بستری شد" ، "صدمه رساند" ، "مصاحبه کرد" همگی لازم اند، اما همین فعلها درعربی متعدی اند و نیازمند به مفعول اند. بنابراین، با فارسی مطابقت ندارند.

ادامهٔ متن در صفحه 193 کتاب فن ترجمه:

فعل "از او ترسید" در فارسی ← لازم

فعل " خافَهُ" در عربی ← متعدی

در ذهن ما ایرانی ها این فعل لازم است، در حالیکه این فعل دو وجهی است هم استعمال لازم دارد و هم استعمال متعدی دارد.

ترجمه المنجد از محمد بندر ریگی: خاف، یخاف، خوفاً و خیفَةً ← ترسید

خافهُ، خافَ منهُ ← از او ترسید

در اینجا می بینید که ترجمهٔ خافَه با خافَ مِنهُ یک چیز شده است، صراحت عرب در عبارت گفته شده به این است که خافَهُ متعدی است و ضمیر " هُ " مفعول به آن است.

در بحث منصوب به نزع خافض به کتاب نحو وافی مراجعه کنید.

مثال دیگری برای استعمال دووجهی: خَشِیَ یَخشی خَشیاً و خَشیَةً هُ و مِنهُ ← از او ترسید. نشان می دهد که این فعل به صورت متعدی استعمال می شود.

نکته اینجاست که در خافَهُ و خَشِیَةُ ماوقع علیه فعل الفاعل صدق می کند؟

مهمترین و بهترین راه تشخیص فعل لازم و متعدی چیست؟

کتاب لغت، زیرا علم لغت توصیفی است و فقط استعمالات عرب را گردآوری می کردند و هرچه را شنیدند نوشته اند.

لغت نامه ها برای نشان دادن متعدی بودن فعل، ضیر یا اسم منصوبی مانند کلمهٔ "الشَیء" یا " فُلانًا" را به فعل وصل می کنند که نشان از متعدی بودن آن مادّه دارد.

با مراجعه به کتاب نحو وافی: فعلهای لازم و متعدی را چهار دسته می توان تقسیم کرد:

1. فعلهایی که خالص، لازم هستند. مثل: ذَهَبَ
2. فعلهای متعدی که خالص، متعدی هستند. مثل: قَتَلَ
3. فعلهای دو وجهی ( گاهی استعمال لازم و گاهی استعمال متعدی دارند)مثل: شُکرتَ لِله و شُکرتُ اللهَ
4. فعلایی که نه لاز هستند و نه متعدی. مثل: کانَ

*ذکر نمونه های دیگریاز کتاب فنّ ترجمه که فعلهایی درفارسی لازم و درعربی متعدی اند:

در فارسی : در مقابل دشمن مقاومت کردم ← لازم

در عربی : قاوَمتُ الأعدَاءَ ← متعدی

## جمع بندی مبحث جلسه 9:

برای بحث از معلوم و مجهول وارد مبحث لاز و تعدی شدیم و این نکته عنوان شدکه لازم و متعدی فارسی و عربی اندکی باهم تفاوت دارند و عرف آنها با هم یکی نیست و چه کسی را و چه چیزی را، تشخیص متعدی در فارسی است که البته برای یک مفعولی های فارسی است.

## جلسه دهم:

از نظر رو ساخت فعل "معلوم" ترجمه شده اما در زیر ساخت فعل "مجهول" هست، در متون ادبی کهن فارسی تا حد امکان از فعل مجهول گریزان بودند ولو در رو ساخت فعل و الا در زیر ساخت فعل، بوی مجهولی به مشام می رسید. پس، ترجمه هایی که ما طلبه ها غالباً انجام می دهیم و توی ذهنمان است در واقع ترجمه های آموزشی هستند.

ضمیر شأن مثال دیگری است، در آیه شریفه "قُل هُوَ الله أَحَدٌ" ضمیر هُوَ ضمیر شأن است ترجمه آموزشی: بگو شأن چنین است، خدا یکی است.

پس، جای تأمل دارد که در واقع ضمیر شأن در زبان ما چیست؟ عده ایی معتقدند که ضیر شأن عربی در فارسی معادلی ندارد لذا برخی از مترجمین در انتهای ترجمه قرآن هایشان تذکر داده اند که ما ضمیر شأن را ترجمه نکرده ایم، درحالیکه اشتباه کرده اند.

جای تأمل دارد که آیا ترجمهٔ هر دو زبان باید یکی باشد؟ در حالیکه قطعاً اینگونه نمی شود. هرزبان ویژگی هایی دارد که آن زبان ندارد و نباید انتظار داشت که دقیقاً هرچیزی که یک زبانی دارد دیگری هم آن را داشته باشد، و برخی ضمیر شأن را ترجمه نمی کنند. به همین خاطر، کسی کُنه آن را در می یابد که آشنا به ادبیات عربی باشد. بهتر این است که انسان، خودش با آشنایی ادبیات عرب سراغ متون و ادعیه برود زیرا برخی موارد است که در ترجمه نمی آید.

برخی دربارهٔ ضمیر شأن معتقدندکه بصورت تأکیدی مثل إنَّ و نون تاکید معنا شود ، ( به درستی، همانا، قطعاً ). پس، ترجمه های ما ترجمهٔ سلیس فارسی نیست و در مجهول این را باید مد نظر داشته باشید.

نمونه دیگر مفعول مطلق تاکیدی است، ضَربتُهَ ضَرباً (مفعول مطلق تاکیدی است)، ترجمه آموزشی: زدم او را زدنی، یعنی حسابی زدمش یا محکم زدمش

این ترجمه که مفعول مطلق نوعی است نه تاکیدی، محکم زدن و درست و حسابی زدن، نوع زدن را نشان می دهد در حالیکه " ضَرباً" در مثال مفعول طلق تاکیدی است نه نوعی.

برخی معتقدند که در ترجمۀ فارسی در متن، مفعول مطلق تأکیدی نداریم و در اشعار داریم و اگر در متون غیر شعر از مفعول مطلق تاکیدی می خواهید استفاده کنید همان ترجمۀ "إنَّ" یعنی بگوئیم : همانا (قطعاً) او را زدم. به درستی که او را زدم، وگرنه ترجمۀ : " زدم او را زدنی" این اشکالات در ترجمه که عرض شد را به دنبال دارد.

این مطالب عنوان شد زیرا می خواهیم به اینجا برسیم که اوّلاً آن دوتا "شد" که در ابتدا گفته شد چه فرقی باهم دارند، ثانیاً: می خواهیم به اینجا برسیم که اگر گفته شد به سرقت رفت در فارسی فعل معلوم است و دزدیده شد در فارسی فعل مجهول است خرده ای گرفته نشود، که به سرقت رفت مجهول است و یعنی همان دزدیده شد!

به سرقت رفت مجهول نیست زیرا رو ساخت این جمله، معلوم است و دزدیده شد مجهول است و زیر ساخت جمله به سرقت رفت مجهول است. به هرحال در فارسی به سرقت رفت معلوم و دزدیده شد مجهول است.

تعریف معلوم و مجهول در عربی و فارسی تقریباً مشابه هم هستند. اینکه فعل معلوم به فاعل اسناد داده می شود یعنی فاعل آن در جمله ذکر شده است و فعل مجهول به مفعول اسناد داده می شود، یعنی فاعلش در جمله ذکر نشده است.

فعل مجهول درفارسی الزاماً به این شکل است که صفت مفعولی + فعل معینِ شدن است، به غیر ازموارد شاذّ و انگشت شمارحتماً باید ترجمۀ شدن وجود داشته باشد، باید در فعل مجهول، از خانوادۀ "شد" استفاده شود، به همین دلیل است که به سرقت رفت فعل معلوم و دزدیده شد فعل مجهول محسوب می شود.

نحوۀ ساخت صفّت مفعولی ⟵ بُن ماضی + ه + شد = خورده شد.

فرمول فعل مجهول آن را خیلی به افعال لازم نزدیک می کند، در دستور زبان فارسی از فعلهای لازم تعبیر به ناگذرا می شود که تعبیر قشنگی است. چون، متعدی هم گفته می شود کلمه متعدی، تجاوز است یعنی فعل می گوید من غیر از فاعل، مفعول هم می خواهم. ( فعل متعدی از فاعل تجاوز کرده و مفعول هم میخواهد). تعبیر به ناگذرا دربارهٔ فعلهای لازم در فارسی تعبیر قشنگی است یعنی متوقف به فاعل شدند و به "مفعول به" نیاز ندارند.

ساخت فعل مجهول آن را خیلی به فعل لازم نزدیک کرده است، میخواهیم تفاوتهای معنوی فعل مجهول و فعل لازم را عرض نمائیم:

"غذا خورده شد" این جمله مجهول است آن را با جملهٔ " گل باز شد" مقایسه نمائید، در هر دو از کلمهٔ "شد" استفاده شده است. در "شدهای" مجهولی زیر ساخت جمله و بطن جمله یک چیزی به عنوان عامل حقیقی وجود دارد که ذهن دنبال آن می گردد. بعد از شنیدن جملهٔ "غذا خورده شد" این سؤال در ذهن ایجاد می شود که چه کسی غذا را خورده است؟ دنبال یک عامل حقیقی می گردید و ذهن در ذیر ساخت جمله دنبال مقصر است.

اما در زیر ساخت فعلهای لازم یعنی همان ناگذرا اصلاً زیر ساختی وجود ندارد که ذهن دنبالش بگردد یعنی وقتی می گوئید "گل باز شد" یک نفر سوال کند چه کسی گل را باز کرد؟ تعجب کرده! و می گویی حالت خوب است؟ یعنی چه که، چه کسی گل را باز کرد؟. پس، یکی از فرقهای "شد معمولی" و " شد مجهولی" این است که در زیر ساخت فعل مجهول چیزی به نام عامل وجود دارد و بحث مافقط کلمه "شد" نیست، و فرق افعال معلوم و مجهول را بیان میکنیم که عمده مشکل خود را در کلمهٔ "شد" نشان میدهد.

فرق دیگر، در فعل مجهول از قیودی می توان استفاده کرد که عامدانه بودن فعل را نشان می دهد. مثلاً شکست هم استعمال لازم دارد و هم استعمال متعدی دارد.

شیشه عمداً (توسط علی) شکسته شد، منظور این است که علی عمداً شیشه را شکسته است. این شکسته شد فعل مجهول است زیرا قبل آن قید عمداً آورده شده است. در افعال لازم،

چون در زیر ساختش اصلاً عاملی نیست نمی توان از قید عامدانه استفاده کرد، بلکه از قیود غیر عممدی استفاده می شود. شیشه خود به خود شکست، این فعل "شکست" لازم است.
پس، در جملهٔ شیشه عمداً شکسته شد فعل مجهول است اما در جملهٔ شیشه خود به خود شکست، فعل معلوم است.

فرق دیگر،در فعلهای مجهول می توان عامل را بصورت متمّم ذکر کرد "اژدها به دست فریدون کشته شد" این جمله در فعل مجهول درست است، اما قشنگ نیست. اما در افعال لازم، اصلاً عاملی نیست که بخواهی در جمله ذکر کنی یعنی نمی توانی بگویی شیشه توسط علی خود به خود شکسته شد توسط علی که عامل هست را نمی توانی در جمله ذکر کنی و غلط است. پس، معلوم می شود این شکست فعل لازم است.

فرق آخر، در افعال مجهول می توانید قید "هدف" را در جمله اضافه کنید، "علی توسط دشمنش کشته شد تا اموالش غارت شود." اما در فعلهای لازم نمیتوان این قید را آورد مثلاً نمیتوان گفت که شیشه خود به خود شکست تا گربه فرار کند و این غلط است و نمیتوان قید "هدف" را آورد.

با این فرقهای گفته شده و انجام دادن تست از طریق آنها میتوان فهمید که کدام فعل مجهول و کدام لازم است. در زبان عربی و فارسی فعلهایی وجود دارد که افعال، مجهول ناپذیرند، مثلاً اینکه دو دسته از افعال هم در فارسی و هم در عربی مجهول ناپذیرند:

1) افعال انعکاسی: در اینها، فاعل و مفعول یک عنصرند. مثلاً "من خودم را نمی بخشم" ، من عامل جمله است و نقش فاعلی دارد. خودم را پذیرنده است و نقش مفعول به را دارد. اگر بخواهیم این جمله را مجهول کنیم چه بگوئیم؟ درحالیکه مجهول شدنی نیست و نمی توان گفت "من، بخشیده نمیشوم" بلکه بخشیده نمیشوم را که یک مفهومی است که از خارج به این جمله اضافه شده است، درحالیکه برای مجهول کردن باید فاعل را حذف، سپس

مفعول به را جانشین فاعل کرد و نهاد قرار دهیم و در واقع مجهولش این مفهوم می شودکه "خودم بخشیده نمیشوم" در حالیکه در فارسی چنین کاربردی نداریم.

2) افعال متقابل:

همان افعالی که معنای مشارکت می دادند ⟵ مثلاً بچه ها یکدیگر را زدند، معنای مشارکت دارد و در معنای مشارکت در واقع دو فاعل داریم و دو مفعول به داریم و هرکدام به یک اعتباری فاعل و به یک اعتباری مفعول به است. اما در ظاهر یکی را فاعل و دیگری را مفعول می گیریم، نمیتوان مجهول کرد و گفت یکدیگر زده شدند.

مثال عربی "تَضَارَبَ القَومُ" ⟵ قوم و قبیله همدیگر را زدند. پس، این دو گروه نه در فارسی و نه در عربی قابل مجهول شدن نیستند.

# جلسه یازدهم:

فعل " إلوَ" چه نوع فعلی است؟

ماضی ⟵ ماضی نیست. اگر ماضی بود باید صیغه اول گرفت چون تنها صیغه ماضی که به انتهایش چیزی وصل نمیشود ، صیغه اول است مثل: ضَرَبَ در زبان عربی، هیچ ماضی وجود ندارد که در صیغه اول با کسره شروع شود چون اوزان فعل ثلاثی مجرد در ماضی یا وزن فَعَلَ بود یا وزن فَعُلَ یا وزن فَعِلَ بود و هیچکدام از این سه وزن به فعل "إلوَ" نمی خورد.

به طور انگشت شمار فعلهایی مثل نِعمَ است که با کسره شروع می شود یا سایر فعلهای مدح و ذّم مثل بِئسَ. اما تعداد این موارد بسیار اندک است و مضارع . امری ندارند و فقط صیغه یک و چهار دارند و چون این فعلها، جامد (غیرمتصرف اند) از بحث ما خارج هستند.

تمامی فعلهای ماضی در ثلاثی مجرد در صیغه اول ختم به فتحه می شوند. پس، فعل "إلوِ" از این نظر با ماضی سازگار نیست.

مضارع ⟵ اگر مضارع بود، احتمال صیغه های فعل مضارع که به انتهایش چیزی ملحق نشده صیغه (1_4_7_13_14) هستند و به انتهای إلوِ چیزی وصل نشده است.
صیغه 1_4_7_14 ⟵ حرف مضارعشان یاء ، تاء ، تاء و نون است در حالیکه ابتدای فعل "إلوِ" همزه است. تنها فعل مضارع که ابتدایش همزه دارد، صیغه (13) است، ولی هیچ مضارعی وجود ندارد که حرف مضارعه اش، مکسور باشد درحالیکه ابتدای فعل اِلوِ همزۀ مکسوراست. درحالیکه همزه مضارع یا مفتوح است یا مضموم است.

امر ⟵ باید بررسی کرد چه نوع امری است؟ در ابتدایش، لام ندارد پس، 8 صیغه (شش صیغه غایب و متکلم) کنار می رود.

پس، امرمخاطب است، در امر مخاطب ها فقط صیغه 7 است که به انتهایش چیزی ملحق نشده است و ضمیری وصل نشده است. صیغه امر 7 باید آخرش ساکن باشد در حالیکه این فعل آخرش ساکن نیست.

پس، اکنون که ساکن نیست نشان میدهد که حرف واو لام الفعل نیست و نشان میدهد که لام الفعل حذف شده است ولی باید بررسی کرد چه حرفی حذف شده است؟ در اِلوِ چون حرف واو کسره دارد نشان میدهد که حرف یاء حذف شده است چون کسره با یاء تناسب دارد.
موارد گفته شده را باید تست کرد:

حرف همزه را که حذف کنیم در ابتدا بجایش حرف تاء مفتوح را قرار می دهیم که حرف مضارعه بوده است ( تَلوِی ). باید بررسی کرد تَلوِی مثل یَشوِی است؟

امر تَلوِی ← حذف تاء ← لوِی ← افزودن همزه ← الوِی ← حذف لام الفعل
اِلوِ مثل اِشوِ

در نتیجه : فعل ( اِلوِ ) امر حاضر صیغه هفتم از اقسام فعل لفیف مقرون است.

در بررسی نوع این فعل مباحث زیر مرور شد:

الف) اوزان فعلهای ثلاثی مجرد

ب) از فعلهای جامد که تعدادشان اندک است که با کسره شروع شده و عین الفعل ساکن باشد

ج) حرف مضارعه در ثلاثی مجرد و مزید غیرممکن است که مکسور باشد.

د) بررسی شد که اگر در آخر فعلی ضمیری نیامده احتمال دارد چه صیغه ایی باشد.

همین مباحث را به فعلهای دیگری مثل " اِنهَ " میتوان تسری داد و مانند فعل اِلوِ بررسی کرد.

فعلهای ثلاثی مجرد شش باب دارد، باب یعنی خانواده و ترکیبی از ماضی و مضارع است و محور بحث روی عین الفعل هاست.

تمام ماضی های ثلاثی مجرد اول و آخرشان فتحه است، در مضارع حرف مضارعه ثلاثی مجرد فتحه دارد و فاء الفعل ساکن است و عین الفعل می تواند مفتوح، مکسور یا مضموم باشد.( یَفعَلُ _ یَفعِلُ _ یَفعُلُ )

عین الفعل ماضی که مفتوح است در مضارعش با تمام حرکات ـُـِـَ___ میتواند بیاید.

عین الفعل ماضی اگر کسره باشد با یَفعَلُ _ یَفعِلُ میتواند سازگار باشد.و چون انتقال از کسره به ضمه و از ضمه به کسره ثقیل است، پس فَعِلَ _ُ نداریم و عرب استعمال نکرده است. عین الفعل ماضی اگر ضمه باشد مضارعش فقط میتواند حرکت فتحه را در عین الفعل خود داشته باشد.

فَعُلَ ـِ نداریم چون انتقال از ضمه به کسره سنگین است.

فَعُلَ ـَ نداریم چون عرب استعمال نکرده است و الا ثقالتی ندارد.

برای هریک از این شش باب رمزی قرار داده شده است:

الف) فَعَلَ ـِ : ض ⟵ نشان دهنده فعل ضَرَبَ ـِ است

ب) فَعَلَ ـُ : ن ⟵ نَصَرَ ـُ

ت) فَعَلَ ـَ : م ⟵ مَنَعَ ـَ

ج) فَعِلَ ـَ : س ⟵ سَمِعَ ـَ

د) فَعِلَ ـِ : ح ⟵ حَسِبَ ـِ

ذ) فَعُلَ ـِ : ک ⟵ کَرُمَ ـُ

اما کاربرد این رمزها چیست؟ برای پیدا کردن باب فعلها باید به کتاب لغت مراجعه کرد، کتب لغت روشهای مختلفی در این زمینه دارند مثلا : ماضی و مضارع را مینویسند (ضَرَبَ يَضرِبُ ) از این روش کم استفاده می کنند. زیرا حجم کتاب بسیار زیاد افزایش پیدا میکند در حالیکه کتاب لغت باید جمع و جور باشد از طرفی هم کار زائدی است، زیرا تمامی فعلهای ثلاثی مجرد در ماضی، فاءالفعل و لام الفعلش فتحه دارد و در مضارع هم تمامی مضارع ها حروف أتین مفتوح و لام الفعل ضمه دارد. پس، نیازی به نوشتن کامل نیست. لذا عده ای از لغت ها مینویسند ضَرَبَ ـِ و فقط عین الفعل را معرفی میکنند، اما این روش در معتل ها مشکل ساز است.

کتاب لغت، اعلال شده کلمه را می نویسد (هَابَ یَهَابُ) فقط خود فعل هَابَ چه چیزی میتواند باشد؟ این فعل احتمال دارد از موارد زیر باشد...

1. هَيَبَ بوده
2. هَيِبَ بوده
3. هَيُبَ بوده

در هر سه حرف علّه متحرک ماقبل مفتوح قلب به الف میشود.

در این زمینه کتاب لغت نتوانست کمک کند که دقیقا کدام مورد بوده است. کتاب لغتهایی وجود دارد که این فعل را با استفاده از رموز معروف گفته شده نوشته اند.

مثلاً (هَابَ يَهَابُ : س)و این حرف رمز باب فَعِلَ ـَ است. پس اصل این فعل، هَيِبَ ـَ بوده است. با استفاده از این رموز میتوان دریافت که اصل فعلها چه چیزی بوده است.

در اکثر کتابهای لغت همان رموز گفته شده به کار رفته است البته برخی هستند که از رمزهای دیگری هم استفاده کرده اند و بهتر است که اینگونه نمی شد. در مقدمه کتاب لغتها این موارد آورده شده است. پس، مطالعه مقدمه کتاب لغتها ازاین حیث ضروری است.مثلاً برخی کتاب لغتها به جای حرف (س) از علامت (ع) استفاده می کنند که نشان دهنده ی باب عَلِمَ ـَ است. اما بهتر است از رموزی که گفتیم استفاده شود زیرا ....

ادامه در جلسه آینده می آید.

## جلسه دوازدهم:

در بررسی فعلها نیاز داریم که ابواب را خوب بشناسیم، برای ابواب ثلاثی مجرد از رموزی استفاده شده که بهتر است از همان رموز استفاده شود، که گفته شد. اکنون میخواهیم به بررسی این امر بپردازیم.

رموزی وجود دارد که منسوب به شیخ بهایی (ره) است، این عالم برای کلمات غیر سالم ( مهموزها ، مضاعف ها و معتّل ها ) رمزی را استخراج کرده است. این عالم با استقراء خود در زمانی که کامپیوتری وجود نداشته استخراج کرده است که هرکدام از مثلاً معتّل ها در چه بابهایی به کار رفته و در چه بابهایی اصلاً به کار نرفته اند.

رموز معتّلات: تمام ابواب معتّل ها در این رموز گنجانده شده اند.

| | | | |
|---|---|---|---|
| 1. وَضمَسَکُم | 2. یَض کَس | 3. نَوس | 4. سَیَض |
| 5. نَسکُو | 6. ضَمسِی | 7. سَضَوِی | 8. وَضحِیَس |

توضیحات:

3. نَوس: واو وسط کلمه است و نشان میدهد که رمز اجوف واویی است.

و ← نوع معتّل را نشان می دهد. ( اجوف واویی)

ن ← نَصَرَ ← مثل قال یَقُولُ

س ← سَمِعَ - ← مثل خاف یَخَافُ

پس، با استفاده از این رمز میتوان دریافت که اجوف واوی فقط از این دو باب می آید.
کاربرد آن در جایی مشخص میشود که از شما بخواهند که وزن ماجَ یَمُوجُ را بررسی کنید که ماجَ بر چه وزنی است؟ اجوف واوی بابش ( ن و س ) است. ماجَ مضارعش یَمُوجُ است پس، این فعل از باب "ن" است ( مَوَجَ یَمُوجُ ) بوده است.

4. سَیَض:

ی ← اجوف یایی، تمام اجوف های یایی از دو باب (س) و (ض) است.

س ← سَمِعَ - ← مثل هَابَ یَهَابُ (هَیَبَ یَهیَبُ) بوده است.

ض ← ضَرَبَ - ِ ← باعَ يَبِيعُ (بَيَعَ يَبيِعُ ) بوده است.

چرا از اول رموز را نگفتیم؟ زیرا برخی فعلها از پنج باب آمده که شاید وجود رمز کار خاصی انجام ندهد.

1. وَضمَسَكَح : مثال واوی از پنج باب آمده است.

و ← مثال واوی
ض ← ضَرَبَ - ِ
م ← مَنِعَ - َ
س ← سَمِعَ - َ
ک ← كَرُمَ - َ
ح ← حَسِبَ - َ

2. يَضكَس :

ی ← مثال یایی
ض ← ضَرَبَ - َ - ِ ← يَسَرَ يَيسِرُ
ک ← كَرُمَ - ُ ← يَمُنَ يَيمُنُ
س ← سَمِعَ - َ ← يَئِسَ يَيئَسُ

5. نَسكُو :

ن ← مثل دَعا يَدعُو ( دَعَوَ يَدعُوُ )
س ← مثل رَضِىَ يَرضَى ( رَضَوَ يَرضَوُ )

ک ← مثل رَخُوَ یَرخُو

و ← واو چون آخر کلمه است، نشان میدهد این کد ناقص واوی است.

6. ضَمسِی :

ی ← در آخر کلمه است یعنی این کد ناقص یایی است.

ض ← مثل رَمَی یَرمِی ( رَمَیَ یَرمِیُ )

م ← مثل رَعَی یَرعَی ( رَعَیَ یَرعَیُ )

س ← مثل خَشِیَ یَخشَی ( یعنی از سَمِعَ یَسمَعُ است)

7. سَضَوِی :

و ، ی ← دو حرف واو و یاء کنار هم آمده است. پس، رمز لفیف مقرون است.

تمام لفیف های مقرون عالم در ثلاثی مجرد از "س" ، "ض" هستند.

س ← مثل طَوِیَ یَطوَی

ض ← مثل شَوَی یَشوِی

8. وَضحِیَس

و ، ی ← نشان میدهد که این کلمه رمز لفیف مفروق است.

ض ← مثل وَقَی یَقِی

ح ⟵ مثل وَلِیَ یَلِی که وَلِیَ یَولِیُ بوده یعنی از باب حَسَبَ -

س ⟵ مثل وَجِیَ یَوجِیُ

همین رموز در مضاعف و مهموزها هم گفته شده و مرحوم شیخ بهائی (ره) برای آنها هم به طور خلاصه رموز مخصوصشان را گفته است.

کاربرد رموز شیخ بهائی (ره)

1. نشان میدهد که از چه باب هایی هستند
2. نشان میدهد که منحصر در چه مواردی هستند
3. تشخیص حالت قبل از اعلال کلمه
4. تشخیص ماهیت کلمه مانند بررسی "قَرنَ" که در ادامه می آید.

آیه شریفه ( قَرنَ فی بُیُوتِکُنَّ ) سوره مبارکه احزاب آیه 33

در قرائت های مختلفی آمده است که فعلاً بحث در "قَرنَ" با فتحه ی  قاف است.

مرحوم الهه قمشه ای : در خانه هایتان بنشینید و آرام گیرید.

قَرنَ چه نوع فعلی است؟

بررسی که در فعل "اِلوِ" انجام شد رت درباره قَرنَ انجام میدهیم و احتمالات ماضی، مضارع، امر را بررسی می نمائیم.

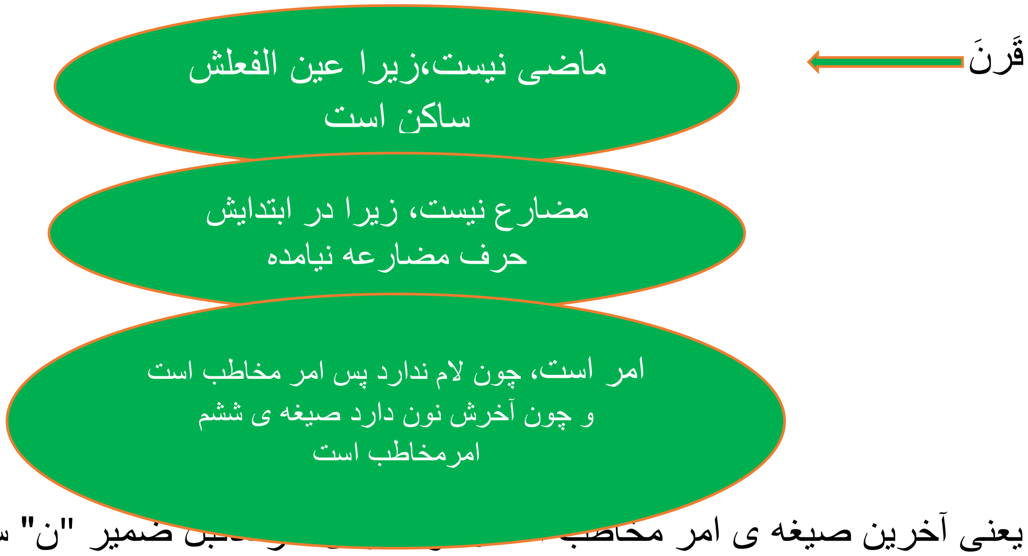


یعنی آخرین صیغه ی امر مخاطب [illegible] ضمیر "ن" ساکن است مثل: اِضرِبنَ که ماقبل نون ضمیر، لام الفعلش ساکن است. پس در فعل ( قَرنَ ) حرف راء ، لام الفعل کلمه است.

کلمه ی ( قَرنَ ) یا مهموز یا مضاعف یا معتّل است و تغییرات حذف و قلب و... غالباً در این طیف از کلمات اتفاق می افتد. اگر این کلمه معتّل باشد یا مثال است یا اجوف و یا ناقص، احتمال تاقص کنار میرود چون ثابت شد لام الفعلش حرف راء است، هرچند برای بررسی کاربرد رموز شیخ بهائی (ره) رموز ناقص را بروی این کلمه اجراء خواهیم کرد.

قَرنَ فعل امر ص 12 شد.

## بررسی رموز شیخ بهائی بر فعل قَرنَ

### مثال

الف) واوی: در مثال واوی ها تنها بابی که امرش فتحه دارد، رمز "میم" است. در قاعده مثال واوی مانند وَعَدَ یَعِدُ چون فاءالفعل در مضارع معلوم بوده، واو حذف شده است و چند

فعل خاص هم بودند که با وجود اینکه عین الفعل آنها فتحه داشت قاعده اجراء شده، حرف واو حذف میشود مانند فعل وَضَعَ یَضَعُ با وجود اینکه بر وزن یَفعَلُ هست، فاءالفعلش حذف شده و امر آن (ضَع) میشود.

فعل "قَرنَ" مانند ضَع نمتواند باشد زیرا درست است که رمز "م" به آن میخورد که اگر قرار بود مانند وَضَعَ باشد باید در امرش میگفتیم اِوقَر ← اِیقَر. اما فعل مذکور " قَرنَ " است.

ب) یایی : رمزش " یَضکَس " بود تمام امرهایش همزه دار میشوند یعنی چه ضاد چه کاف. پس فعل " قَرنَ " از هیچ یک ازاین موارد نمیتواند باشد چون همزه ایی ندارد.

## اجوف

الف) واوی :رمزش " نَوس " بود. اگر اجوف واوی از باب (س) باشد امرش فتحه دارد، مثل فعل خَفنَ

ب) یایی : رمزش " سَیَض " بود. امری که در این مورد فتحه دار هست رمزش (س) است، مثل هَابَ یَهابُ که امرش فعل (هَب) میشود{هابَ ← هَب، که در صفحه12 هَبنَ میشود.}

## ناقص

الف) واوی : فعل " قَرنَ " اصلا نمیتواند ناقص واوی باشد، زیرا تمام امرهای ناقص واوی در امر مخاطب هایش همزه دار هستند.

ب) یایی : رمزش " ضَمسِی " بود، فعل "قَرنَ" را ناقص یایی هم نمیتوانیم بگیریم چون تمام امرهای مخاطب ناقص یایی همزه دارند، هرچند قبلاً طبق ساکن بودن ماقبل ضمیر اثبات کرده بودیم که لام الفعل حرف راء است و این فعل ناقص نمیتواند باشد اما در اینجا میخواستیم از طریق رموز شیخ بهائی (ره) هم به بررسی آن بپردازیم.

پس، تا اینجا اثبات شد که فعل " قَرنَ " اگر بخواهد معتّل باشد فقط احتمال اجوف واوی و اجوف یایی را دارد آن هم فقط از باب (س) چون فقط در این باب است که امر مخاطب فتحه دار میشود. تااینجا فقط احتمال را مطرح کردیم که در ادامه باید به لغت مراجعه کنیم ببینیم در لغت ، این کلمه وجود خارجی دارد؟

از اجوف واوی که از فعل ( ق و ر ) در باب (س) باشد آیا در لغت نامه وجود دارد؟ با بررسی دیدیم که وجود دارد امّا به معنای " اِجتَمَعَ " است، با آیه هم میتواند سازگار باشد به این معنا که در خانه هایتان جمع شوید و بیرون از خانه نروید و مفسرین یکی از احتمالاتی که در ریشه " قَرنَ " داده اند همین ریشه ( ق و ر ) است.

پس، اول احتمال ادبی و صرفی را بررسی میکنیم و سپس امضاء و تایید لغویی هم باید باشد و استعمال شده و در لغت نامه هم آمده باشد و آن معنا با آیه هم سازگار باشد.

احتمال دیگر، اجوف یایی بودن است که اگر " قَرنَ " بخواهد ( ق ی ر) باشد، که اعلال شده و فعل ( قَارَ ) شود. این کلمه به معنای ( قیر اندود کردن ) به کار می رود ( قیر همین قیرها برای آسفالت منظور است) و این کلمه وجود خارجی دارد اما معنایش به آیه نمی خورد. پس، این احتمال از جهت معنایی کنار می رود.

در نتیجه، فعل " قرنَ " طبق قرائت فتحۀ قاف نه قرائت کسرۀ قاف، اگر بخواهیم احتمال اجوف بدهیم ، اجوف واوی از باب (س) است. پس، بااستفاده از رموز شیخ بهائی (ره) ماهیت کلمه را میتوان شناخت.

همین رموز شیخ بهائی (ره) را میتوانید بر روی تلفظ " قِرنَ " هم بررسی کنید. درباره این لغت ، عده ایی احتمال مضاعف بودن هم داده اند که این بحث در کتابهای زیادی مطرح شده است اما کتاب ( صرف ساده- ص 182و183 در پاورقی آن، احتمال مضاعف بودن را هم بررسی کرده است. چاپ 1390 )

## جلسهٔ سیزدهم:

ثلاثی مزید بیست و پنج باب دارد، ده باب مشهور و پانزده باب غیر مشهور است. برخی از کتب یازده و چهارده ذکر کرده اند.

ده باب مشهور حتماً حفظتان باشد و بیشتر توجه به تعداد حروفش داشته باشید، صیغه اول ماضی مهم است زیرا مضارع و امر از ماضی ساخته و گرفته میشود. تمامی این ابواب در سه گروه قرار میگیرند:

| حروف اصلی | حروف زائد | باب |
|---|---|---|

| | | |
|---|---|---|
| 3 | 1 | اَکرَمَ |
| 3 | 2 | اِفتَعَلَ |
| 3 | 3 | اِستَفعَلَ |
| 3 | 4 | نداریم چون لازم می آید مزیتِ فرع بر اصل. حروف زائد نباید تعدادشان بیشار از حروف اصلی باشد که در همگی، ملاک صیغهٔ اول ماضی است |

در ثلاثی های مزید، رموز شیخ بهائی کاربرد ندارد.

اِدَّرَکَ _ اِدّایَنَ _ اصَّدَّرَ : باب و حروف اصلی آنها را بررسی خواهیم کرد.

ثلاثی مجرد نیستند چون تعداد حروفشان نشان میدهد که مجرد نیستند.

کلمهٔ اول ، اِدَّرَکَ پنج حرف دارد، از بابها باید بررسی کرد که کدام بابها صیغهٔ اولشان پنج حرفی است. ( افتعال ، انفعال ، تفعُّل ، تفاعل ، افعلال ) صیغهٔ اول ماضی این بابها پنج حرفی است.

با شمردن تعداد حروف، پنج باب دیگر دربررسی کنار رفتند یعنی با شمردن تعداد حروف پنجاه درصد احتمالات بررسی شد.

افتعال : در نگاه اول می گوییم اِفتَعَلَ امّا فعل اِدَّرَکَ است و به آن نمیخورد، از طرفی افتعال اصلاً تشدید ندارد.

اِنفَعَلَ : در صیغهٔ اول ماضی آن نون زائد است، درحالیکه اِدَّرَکَ حرف نون زائد ندارد از طرفی هم انفعلَ تشدید ندارد ولی اِدَّرَکَ تشدید دارد.

تَفَعُّل :تشدید این باب در ماقبل آخر است ولی در اِدَّرَکَ تشدید در ماقبل نیست.

تَفاعُل : در تفاعَلَ ، الف وجود دارد ولی در اِدَّرَکَ الف وجود ندارد

اِفعِلال : اَفعَلَّ که صیغهٔ اول ماضی آن است تشدیدش در انتهای کلمه است اما در اِدَّرَکَ اینگونه نیست.

در نگاه اولیه به هیچکدام از این پنج باب هم نخورد، بررسی را در رباعی ها ادامه میدهیم زیرا در ابواب غیر مشهور و نادر مباحثی مثل کم بودن استعمالشان و مبحث الحاق مطرح است

رباعی:

الف) مجرد: یک باب دارد،صیغهٔ اول ماضی (فَعلَلَ) ، اِدَّرَکَ پنج حرفی است

ب) مزید: سه باب دارد

تَفَعلُل : در ماضی، حرف تاء دارد و فاقد تشدید است. ولی اِدَّرَکَ، اصلاً تاء ندارد و تشدید دارد

اِفعِنلال : صیغهٔ اول ماضی، اِفعَنلَلَ است که شش حرفی است مثل اِحرَنجَمَ اما اِدَّرَکَ پنج حرفی است.

اِفعِلّال : صیغهٔ اول ماضی آن اِفعَلَلَّ است مثل اِطمِأَنَّ ، شش حرفی است در حالیکه اِدَّرَکَ پنج حرفی است از طرفی این باب آخرش تشدید دارد ولی در اِدَّرَکَ حرف کاف تشدید ندارد.

نتیجه: در نگاه اولیه نه به ثلاثی مزید خورد و نه رباعی

کلمهٔ دوم واژهٔ " اِدَّایَنَ " است. این کلمه، شش حرفی است در ابواب مشهور فقط دو باب وجود دارد که صیغهٔ اول ماضی شش حرفی است ( استفعال و اِفعیلال )

باب استفعال که به آن کلاً نمیخورد و اِدَّایَنَ ، سین ندارد از طرفی اِدَّایَنَ الف دارد ولی اِستَفعَلَ (صیغهٔ اول ماضی) الف ندارد.

باب اِفعیلال صیغهٔ اول ماضیش، اِفعَالَّ است که حرف آخر مشدد است ولی اِدَّایَنَ مشدد نیست و از طرفی در افعالّ قبل از حرف مشددش الفی وجود دارد در حالیکه اِدَّایَنَ قبل از نون الفی وجود ندارد.

پس، این دوبابی که شش حرفی بودند به فعل اِدَّایَنَ نخوردند.

رباعی:

الف) مجرد: اصلاً تعداد حروفش به فعل اِدَّایَنَ نمیخورد.

ب) مزید :

تَفعلُل : صیغهٔ اول ماضیش پنج حرفی است و به این فعل نمیخورد.

اِفعِنلال : صیغهٔ اول ماضیش ، اِفعَنلَل شش حرفی است و نون دارد ولی اِدَّایَنَ، نون ندارد و از طرفی وسطش الف دارد ولی اِفعَنلَلَ الف ندارد.

اِفعِلّال : صیغهٔ اول ماضیش آخرش مشدد است ولی در اِدَّایَنَ حرف آخر مشدد نیست این کلمه وسطش الف دارد ولی در اِطمَأَنَّ باب اِفعِلّال وسطش الف وجود ندارد.

نتیجه: در نگاه اولیه نه به ثلاثی مزید خورد نه رباعی

کلمهٔ سوم اِصَّدَرَّ ، شش حرفی است. دو باب ثلاثی مزید شش حرفی است و رباعی ها هم به این فعل نمیخورند.

سه کلمه مثال زدیم که در نگاه اولیه به هیچکدام از بابها نخورد. پس، این فعلها دست کاری شدند یعنی خلقت اولیه آنها اِدَّرَکَ _ اِدّایَنَ _ اصَّدَّرَ نیست.

در غیر از موارد نادری، غالب تغییرات فعلها در سه باب ( افتعال تفاعل تفعّل ) هست و این فعلها را باید در این سه باب بررسی کنیم. قواعدی که در این سه باب جاری میشود را مرور کنید مقداری قواعد باب افتعال بیشتر از دوباب دیگر بود.

اکثر تغییرات (ابدالها) این بابها مربوط به مخارج حروف است، عرب این کار را انجام میداد که همگونی بین حروف باشد و سهولت در تلفظ ایجاد شود.

اِدَّرَکَ: در واقع از دَرَکَ بوده به باب افتعال رفته است

اِدتَرَکَ ← اِددَرَکَ ← اِدَّرَکَ

دو باب دیگر که ابدال در آنها زیاد صورت میگرد، تفاعل و تفعّل هستند که 95% قواعد این دو باب مثل هم هستند.

نتیجه نهایی: در بررسی فعلها وقتی تعداد حروف را بررسی کردید و دیدید که به هیچ بابی نمی خورد، اگر کلمه پنج حرفی است که اولش همزه و بعد از آن حرف مشدد باشد مثل اِدَّرَکَ باب افتعال است مثل اِتَّسَعَ . اگر کلمه شش حرفی یک تشدید دارد و یک الف، مثل اِدَّایَنَ این باب تفاعل است مثال دیگر اِثّاقَلَ است. اگر کلمه شش حرفی بود و دو تشدید پشت سرهم بود باب تَفعّل است مثل اِصَّدَّرَ و مثال هلی دیگری همچون اِزَّوَّدَ ، اِسَّوَّیَ.

## جلسه چهاردهم:

حدود 99درصد ابدالات و تغییراتی که در باب هامیبینیم مربوط به سه باب : افتعال، تفاعل و تفعّل است. داشتن این مطلب از این جهت مفید است که هرگاه صیغهٔ مشکلی را می بینیم حجم کار بسیار کاهش پیدا میکند و محدود در این سه باب میشود

1) اگر صیغهٔ اول ماضی، پنج حرفی و ابتدای آن یک همزه و بعد از همزه حرف مشددی مثل إدَّرَکَ ،إتَّسعَ این باب افتعال است.

2) اگر شش حرفی و در آنیک تشدید دارد و بعدش الف است مثل : إثّاقَلَ باب تفاعل است.

3) اگر شش حرفی و دو تشدید پشت سرهم آمده مثل اِزَّیَّن باب تفعّل است

این باب اول در صیغ مشکل است که باب کلمهرا تشخیص می دهیم اما مسأله بعد، ریشه اصلی کلمه استکه در این صیغ مشکل چیست؟ گاهی درمورد حروف اصلی صیغ مشکل چند احتمال مطرح میشود.

اِتَّسعَ ← بروزن اِفتعل آن را باز می کنیم، شاید (وسع) به معنای فراخ بودن، گنجایش داشتن، باشد.

در باب افتعال هرگاه فاءالفعل واو یا یاء باشد تبدیل به تاء میشود یعنی حرف اصلی خودش را قایم میکند و تشخیص را دشوار میکند. اِوتسع ← اِتتسع ← اِتَّسَع

اما کتاب لغت را که باز میکنیم (تسع) هم داریم. بحث تورمه ای: جزییات کوپک را هم عرب ها در وضع لغتشان بیان می کنند.

تسع در کتاب السّیاح: نهمین فرد آن گروه شد. پس ممکن است اِتَّسع از تسع گرفته شده پس حرفی ابدال نشده، هرچند ما میدانیم کاربرد این مورد خیلی کم است و ما به محض برخورد بااین کلمه احتمال پرکاربرد آن را لحاظ می کنیم اما به هرحال ما معنای غیر غالبی را هم باید بدانیم شاید در آیه ایی، روایتی، شعری معنای غیرغالبی آن بکار رفته باشد و اگر ما معنای غالبی را در نظر بگیریم معنا و ترجمه و فهم اشتباه میشود.

مثال بعدی کلمه ( تَطَّنّی) ⟵ همه میدانیم باب تفعل است .اما حروف اصلی آن چیست؟
ممکن است در نگاه اول سریع بگوییم (ظ ن ی) اما شاید احتمال دیگری هم باشد

قانون صرف: هرگاه مضاعف به تفعل رود در برخی از موارد دومین حرف مضاعف قلب به یاء میشود بعد اعلال شده قلب به الف میشود. خب اگر مضاعف در نظر بگیریم (ظ ن ن) به باب تفعّل می بریم ⟵ تظَنَّن و برای اینکه اجتماع حروف شبیه بهم و کنارهم اتفاق نیفتد (مثل: تظنّن که سه حرف نون کنارهم است) در برخی موارد نون آخر را به یاء تبدیل کردند. تظَنَّن ⟵ تظَنَّی

هم در اِتَّسَع (که هردو احتمال مورد تایید لغوی قرار گرفت ) و هم در تظَنَّی ( که باید فرهنگ لغت را نگاه کنیم که آیا هردو احتمال مورد تایید هست یا نه؟ ) اگر بود که فقط یک مورد باقی می ماند، اما اگر هردو احتمال را لغوی تایید کرد چاره چیست؟؟

صرفیون: هر دو احتمال را مجاز می دانند اما برای تعیین احتمال باید به قرینه نگاه کنیم و قرینه قطعاً خارج از کلمه است یعنی باید به جمله ایی که در آن بکار رفته نگاه کنیم. جمله برای مثال این است: أنتَبَلَ زیدٌ للحربِ ثُمّ کرّ اً

أنتَبَلَ چه بابی است؟

- احتمال دارد باب افتعال باشد:حروف اصلی ( ن ب ل ) به معنای آماده و محیا شدن
- احتمال دارد باب انفعال باشد: حروف اصلی ( ت ب ل ) به معنای بیمار شدن و مریض شدن است.

اما می رویم سراغ جمله أنتَبَلَ زیدٌ للحرب: آماده شد زید برای جنگ (محیا شد برای جنگ). کرار یعنی کسی که مدام به دل دشمن می زند و برمیگردد ، پس احتمال اول باب افتعال در این جمله صحیح است و إلّا اگر کلمه خارج از جمله به تنهایی بیاید هر دو احتمال برای آن صحیح است. این مشکل فقط در باب معانی مزید نیست بلکه در مجردها هم هست مثل کلمة: کِلّ ( یا می توان مثال واویی از وَکَل یَکِلُ باشد طبق قاعده اول مثال واویی. مخاطبش: تَکِلُ امرش: کِل ) ولی احتمال دارد اجوف یایی باشد ( کالَ یَکیلُ به معنای پیمانه است مخاطبش: تکیلُ و امرش: کِل مثل باعَ یبیعُ بِع ) پس برای تشخیص باید به جمله نگاه کنیم.

یا زید کِل هذا البرتقالَ ( زید این پرتقال را پیمانه کن )

زید کِل أنت للحکم فی هذا الأمر، چون بحث حکم و حکمیت به میان آمده پس از مثال واویی وکل است . پس قرینه به ما کمک کرد و إلا هردو کلمه به تنهایی وجود دارد.

صیغ مشکل در ابواب مزید: فعل هایی مثل هِدّی یَهدِّی چه بابی است؟ حروف اصلی آن چیست؟ وقتی نگاه میکنیم مشخص است دست کاری شده پس باید پشت پرده را دید، چون ما ماضی نداریم که با کسره شروع شود! البته بحث همزه مکسوری که ابتدای برخی ماضی ها می آید فرق میکند ( اِفتعل چون آن همزه که در اول باب هاست ، بخاطر این است که حرف بعد از همزه ساکن است و چون ابتداء به سکون محال است و برای فرار از آن این همزه زائده مکسور آمده است .) اما ماضی که حرف اول آن که جزء حروف اصلی آن است اگر مکسور باشد حتماً دست کاری شده و ما اصلاً در مزید و مجرد نداریم. به مضارع آن نگاه میکنیم یَهِدّی پنج حرف دارد، در باب های مزید کجاها مضارع پنج حرفی است؟

اول: باب مفاعله ← یُفاعِلُ قطعاً ازاین باب نیست چون یهدّی الف ندارد.

دوم: باب انفعال ← یَنفعِلُ از این باب هم نیست. اولاً: در این کلمه نون نداریم، ثانیاً: در باب افتعال اصلا ابدالی نداریم که بگوییم ابدالی صورت گرفته و به این شکل (یهدّی) درآمده است.

سوم: باب تفعیل ← یُفَعِّلُ حرف مضارعة آن ضمه دارد درصورتی که یَهِدّی حرف مضارعه آن مفتوح است.

چهارم: باب افعلال ← یَفعَلُّ در این باب تشدید در انتهاء کلمه روی لام الفعل است درصورتیکه در یهدّی تشدید در وسط هست پس این باب هم نیست.

پنجم: افتعال ← یَفتَعِلُ (باید قواعد را بدانید اینجا به شما کمک میکند)

* اِهتَدَی: تبدیل تاء به دال (ابدال باب افتعال)، اِهدَدَی ← ادغام حرکت اولین دال به ماقبل می دهیم ← اِهَدّی ← حذف همزه چون دیگر به آن نیاز نداریم بعدش متحرک است ← هَدّی (ظاهرش شبیه باب تفعیل شد )

* اِهتَدی: تبدیل تاء به دال ، اِهدَدی ← ادغام حرکت دال اول را حذف میکنیم اِهددَی ← هرگاه دو ساکن کنار هم بود به اولی کسره بده برای رفع التقاء ساکنین ← اِهِدّی به همزه نیاز نداریم حذف میشود ← هِدّی ( همان کلمه مورد بحث شد)

البته این قواعد که برای رفع التقاء ساکنین، کسره بدهیم تماماً استعمالات عرب است و إلا این قواعد را به این شکل بیان کردن کار لغویون است و داستان سرایی آنها و إلا عرب اصلاً توجه نداشته ولی اینجور استعمال کرده . همین اتفاق در مضارع آن هم هست:

یَهدَدِی ← یَهَددِی ← یَهِدّی

یَهتَدی

یَهدَدِی ⟸ یَهددِی ⟸ یَهِدّی

در باب های مشهور ، همیشه پای یکی از باب های افتعال، تفاعل، تفعّل باز است یعنی خرابکاری ها همیشه پای یکی از این باب هاست که باعث ایجاد صیغ مشکل شده اند.

## جلسه پانزدهم:

از بحث سألتمونیها، برای تشخیص حروف اصلی و زائد . مثل یرملون که رمز میدانید برای ادغام ، سألتمونیها هم رمزی است برای حروف زائد. ما استقراد کردیم برای حروف زائد دیدیم وقتی کلمه ایی را مینویسیم و حروف اصلی را از کلمات ...... میفهمیم. مثل: ضارب ، مضروب حروف اصلی ضَرَبَ بقیه زائد. دیدیم زائدها ، دریک تعداد حروف خاص اتفاق می افتد هر زائدی از سألتمونیها است ( س _ أ _ ل _ ت _ م _ و _ ن _ ی _ ه _ ا ) یعنی امکان ندارد در کلمه ایی حرف زائدی پیدا کنید ولی در سألتمونیها نباشد، اگر نبود شما قطعا اشتباه کردید. مثلاً در کلمه ایی تشخیص می دهید (ش) جزء حروف زائد آن است ، درصورتیکه در سألتمونیها (شین) نیست، پس قطعاً تشخیصتان اشتباه بوده. ( سألتمونیها یک کد برای حروف زائد است. )

نکته: ما حروف زائدی داریم که تکرار حروف اصلی است. مثل: صَدَّق که یک دال آن زائده است، بااین حروف زائد کاری نداریم چون این تکرار حروف اصلی است و ادای آن

را بازی می کند. پس زائدی که تکرار حروف اصلی است میتواند در سألتمونیها نباشد و این ها وارد بحث ما نیستند.

هرزائدی باید از سألتمونیها باشد نه اینکه هر سألتمونیهایی زائد باشد توضیح شما در منطق میگویید: هر پدری پسری است، اما هر پسری پدر نیست ممکن است هنوز ازدواج نکرده باشد یا فرزند نیاورد. مثل: سَلَّمَ سین آن اصلی است ولی در سألتمونیها هم هست، پس حرفی را که شما زائد تشخیص می دهید اون زائده باید در سألتمونیها باشد

نحوه استفاده ما از این قاعده ( یا رمز) ؟ کلمة عفريت، قال عفريةٌ مِن الجنُ (آیه) حروف اصلی آن و وزن آن چیست؟

( عین ) ، اصلی است یا زائده ؟ در سألتمونیها نیست ، پس (عین) اصلی است.

( فاء) در سألتمونیها نیست، پس اصلی است.

( راء ) از سألتمونیها نیست ، پس اصلی است.

بدون دانستن خانواده و مترادف هایش کار دارد و پیش می رود، ( ع ف ر ) اصلی است.

( یاء ) در سألتمونیها هست ولی هر سألتمونیهایی زائد نیست احتمال دارد اصلی یا زائد باشد.

( تاء ) در سألتمونیها هست ولی احتمال اصلی و زائد بودنش هست!

عفریت میشود.

الف) ثلاثی : اگر یاء و تاء زائد باشند کلمه ثلاثی مزید میشود و وزنش فِعليت

است؟

ب) رباعی : رباعی دوتا لام الفعل دارد حالا کدامیک از یاء و تاء لام الفعل

دو احتمال دارد. اول) فِعليل ← یاء زائده، تاء لام الفعل دوم

دوم) فِعلِلت ← تاء زائده، یاء لام الفعل

دوم

ج) خماسی : سه لام الفعل باید داشته باشد ، پس یک وزن دارد فِعلِلل.

خب خماسی را کنار میگذاریم چون برای خماسی مجرد چهار وزن ذکر کردند.

| | | | |
|---|---|---|---|
| سَفَرجل | قُذَعمل | جَحمَرش | قِرطَعب |
| فَعَلّلل | فُعَلّلل | فَعلَلل | فِعلّلل |

خوب وزن فِعلِلِ جزء هیچ یک از این وزن ها نیست پس این احتمال کنار زده میشود. حالا رباعی: دومین وزنش ( فِعلیت ) اصلاً شنیده نشده حتّی ما که اعجمی هستیم هم نمیتوانیم تلفظش کنیم ، پس این هم کنار زده میشود. اما وزن فِعلیل ( در عربی برای رباعی مزید وجود دارد ) و فِعلیت (در ثلاثی هم وجود دارد ) خوب کدامیک از این دوتاست؟! باید سراغ تأیید و امضای لغوی برویم اگر فِعلیت باشد حروف اصلی آن ( ع ف ر ) است معنا را نگاه میکنیم و اگر رباعی باشد حروف اصلی آن ( ع ف ر ت ) است باید کتاب لغت را نگاه کنیم! باید دید آیا این رباعی وجود خارجی دارد اگر دارد معنای آن به آیه عفریتٌ مِن الجن میخورد یا نه؟

پس کد سألتمونیها هفتاد الی هشتاد درصد از کار ما را جلو برد اما برای نتیجه آخر باید فرهنگ لغت را ببینیم و امضای لغوی پای آن بیاید. مثال دیگر کلمهٔ تَمَرکَز ( فعل است) حروف اصلی و بابش چیست؟

تاء : در سألتمونیها هست، احتمال دارد زائد باشد

م : در سألتمونیها هست، احتمال دارد زائد باشد

ر : در سألتمونیها نیست، پس اصلی است.

ک : در سألتمونیها نیست، پس اصلی است .

ز : در سألتمونیها نیست، پس اصلی است .

سه تا از آنها ( ر ک ز ) مسلماً اصلی است، تمرکزَ پنج حرفی است و ماضی چون آخرش فتحه است پس سراغ باب هایی می رویم که پنج حرفی و با تاء شروع میشوند، دو باب مشهور است : باب تَفَعُّل که ماضی آن تَفَعَّل است خوی اینکه به تَمَرکَزَ نمیخورد چون تَمَرکز تشدید ندارد. دومین بابی که ویژگی های مذکور را دارد باب تفاعُل است ماضی آن تَفاعَلَ است خوب به این باب هم نمیخورد چون تمرکزَ الف ندارد درنتیجه از باب های مشهور ثلاثی مزید نیست.

پس رباعی است: اگر رباعی باشد ماضی پنج حرفی که با تاء شروع شود فقط یک باب داریم تَفَعلَلَ یَتَفَعلَلُ تَفَعلُل مثل : تَدَحرَجَ یَتَدَحرَجُ تَدَحرُج به این میخورد پنج حرفی ، اولش تاء و وزنش هم مثل آن ، پس اولین احتمال ← رباعی مزید باب تَفَعلُل

ولی هنوز برای قضاوت زود است ما ابواب غیر مشهور هم داشتیم، آنها را هم باید بررسی کنیم باید دید کدامیک ماضی پنج حرفی و با تاء شروع میشود. ( باب زیر به تَمَرکَزَ میخورد. )

| | | | |
|---|---|---|---|
| بـــــاب : | تَمَفعُلَ | یَتَمَفعَلُ | تَمَفعَلَ |
| | تَمَرکُز | یَتَمَرکَزُ | تَمَرکَز |

پس نتیجه :

الف) رباعی مزید : تَفَعلَل و حرف اصلی ( م ر ک ز )

ب) ثلاثی مزید : از ابواب غیر مشهور حروف اصلی ( ر ک ز )

باز هم باید سراغ فرهنگ لغت برویم. اگر رباعی باشد بر وزن تَفَعلَل_حروف اصلی آن ( مَرکَزَ) باید دید آیا چنین کلمه ایی داریم؟ آیا مستعمل است یا مهمل؟ معنا دارد یا ندارد؟ و اگر ثلاثی غیر مشهور باشد بر وزن تَمَفعَلَ حروف اصلی آن ( ر ک ز ) است که معنای آن یعنی ثابت شدن است. پس با سألتمونیها در مورد کلمه تَمرکَزَ به دو احتمال رسیدیم که تعیین احتمال درست با فرهنگ لغت است و قرائنیکه در جمله وجود دارد، پس بدون داشتن خانواده و با کمک قانون سألتمونیها کلمه را جلو می بریم.

مثال بعدی: إصطبَرَ چه نوع کلمه ایی است؟ ممکن است اگر آشنایی با باب ها داشته باشید به راحتی بتوانید پاسخ این سوال را درمورد این کلمه بدهید! اما هدف ما این است که در موارد مشابه، کلمات مشکل تر را بتوانیم با قانون سألتمونیها بفهمیم.

إصطبَرَ: فعل ماضی است.

إ : همزه آن احتمال دارد زائده یا اصلی باشد زیرا همزه در سألتمونیها هست.

ص : در سألتمونیها نیست، پس اصلی است.

ط : در سألتمونیها نیست، پس اصلی است.

ب : در سألتمونیها نیست، پس اصلی است.

ر : در سألتمونیها نیست، پس اصلی است.

پس، تا اینجا فهمیدیم چهار حرف اصلی دارد یعنی رباعی است، رباعی که در ماضی اش پنج حرف است ( چهارتا اصلی و یکی زائد ). فقط یک باب داریم که رباعی باشد و ماضی آن پنج حرفی، قبلاً گفتیم تَفَعلَل که با تاء شروع شده و إصطبَرَ پنج حرفی است اما با تاء شروع نشده پس رباعی نیست، فعل خماسی هم که نداریم پس برگشتیم به ثلاثی یعنی هر

بلایی و دست کاری که سر این فعل آمده در خانواده ثلاثی ها بوده، قبلاً گفتیم 99% دست کاریها برای سه باب افتعال ، تفعل و تفاعل است.

باب تفاعل که نیست چون تفاعل الف دارد و لی این فعل إصطبَرَ الف ندارد پس تفاعل کنار می رود. تفعّل هم که در ماضی تشدید دارد ولی این فعل تشدید ندارد پس باب تفعّل هم کنار می رود. می ماند باب افتعال، در باب افتعال است که اگگر فاءالفعل صاد باشد تاء باب به طاء تبدیل میشود، پس حروف اصلی آن صَبَرَ است. إصتَبَرَ طبق قاعده ابدال میشود إصطَبَرَ

پس بخاطر ابدال و دست کاری ، ما اشتباه کردیم و گفتیم طاء چون در سألتمونیها هست زائده ، البته درسته ما باید تاء آنرا بدانیم یعنی اصلش تاء بوده که جزء سألتمونیها هست و زائده می باشد و وزنش إفتعل است/

پس چون دیدیم این کلمه در رباعی ها وجود ندارد به این شکل فهمیدیم ثلاثی است که دست خورده و به سراغ آن سه باب مشهور رفتیم. سألتمونیها خیلی کار را راحت میکنند!

نکته

- وقتی فعلی را می دهند که صیغه چندم است؟ چه بابی است؟ آنالیزش کنید.
- اول باید فعل را از زائده هایی که به آن چسبیده تفکیک کنید! ( یعنی چه؟) گاهی مسافر اضافه سوار شده است، آنها را پیاده کنید. گاهی اول فعل، سین سوف و آخر فعل ضمیر مفعولی ( حتی اگر دو مفعولی باشد دوتا ضمیر مفعولی می گیرد.) و گاهی نون تاکید می گیرد، اینها را باید از آن جدا کنیم و به آن هستهٔ مرکزی برسیم که بفهمیم چه بوده ، چه فعلی و چه صیغه ایی است؟!!!

کلمه شریفهٔ أنُلزِمُکموها، در سورهٔ شریفهٔ هود آیه 28 است، آیا ما میتوانیم شما را به پذیرش این دلیل روشن مجبور بسازیم! این کلمه چه نوع فعلی است خیلی چیزهای اضافه به اول و آخر آن اضافه شده بای آنها را کم کنیم تا به هسته مرکزی آن برسیم؟
أ : همزه استفهام است ، جزء اصلی فعلست.

هاء : ضمیر مفعولی است که به فعل چسبیده
کم : مفعول اول فعل است.
چه می ماند؟ نُلزِمُ ← فعل مضارع صیغهٔ چهاردهم.
پس ، وقتی فعلی به ما می دهند به ابتداء و انتهای فعلها گاهی زوائدی اضافه میشوند باید آنها را حذف کنیم تا به اصل آن برسیم.
کمو : این واو چیست؟ کُم ضمیر و آخرش ساکن است، وقتی به هاء می رسد سَکت ( سیکته ) ایجاد میشود یا ایست ناگهانی. برای رفع این حالت از اشباع آن ضمه یک واو میسازیم .
کُمُو ها ← حالت سَکت پیش نمی آید پس واو هم زائده است.
یک نظریهٔ دیگر، درمورد این واو این است در ضَرَب _ ضَرَبا _ ضَرَبوا ← واو نشانه جمع است ( ضمیر ). در کَ _ کُما _ کُم نیز کُم در اصل کُمو یوده ولی کم استعمال شده، پس در اینجا به اصلش بازگشته است.

در اسم ها نیز بحث صیغ مشکل وجود دارد ولی ما به خاطر گسترده بودن فعل ها فرصت نشد به اسم ها بپردازیم...

و السلامُ عَلیکُم وَ رَحمهُ اللهِ وَ بَرکاتَه

صرف کاربردی استاد علیزاده

گردآورندگان: مرضیه خورشیدوند

به قلم: سیده فرشته موسوی